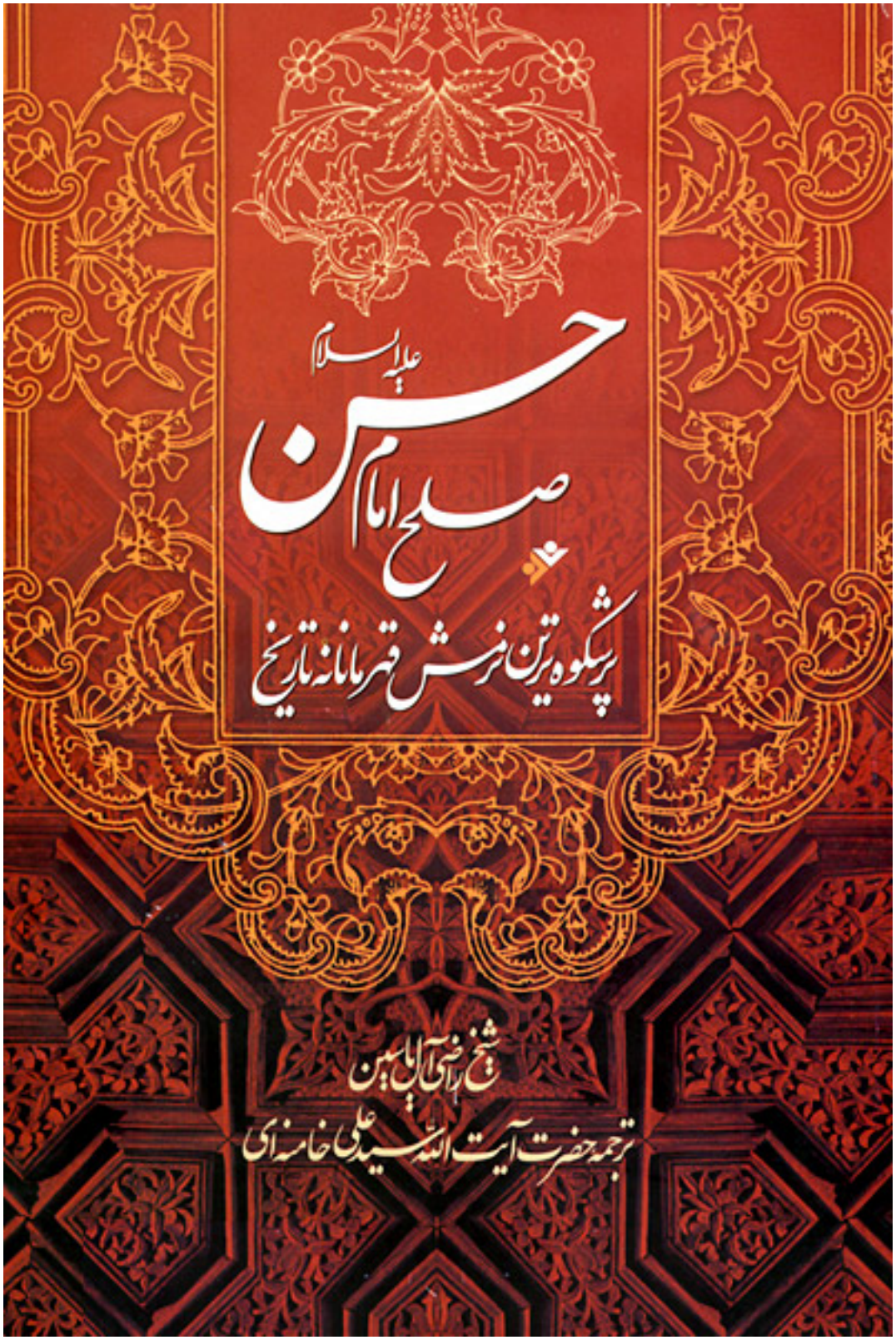
امام حسن علیه السلام
صلح امام حسن
پرشکوه‌ترین فرمانده تاریخ
شیخ راضی آل یاسین
ترجمه حضرت آیت الله سید علی خامنه‌ای

Leader_Khamenei.com

تهیه کنندهٔ کتاب : سایت شناخت رهبری

# صلح امام حسن علیه‌السلام

## پر شکوه‌ترین نرمش قهرمانانه‌ی تاریخ

شیخ راضی آل یاسین

ترجمه:
حضرت آیت‌الله سیّد علی خامنه‌ای

دفتر نشر فرهنگ اسلامی

چاپ اول تا هفتم: ۱۵۷۰۰ نسخه

| | |
|---|---|
| سر شناسه: | آل یاسین، راضی، ۳۶ ـ ۱۹۵۱۸۹م. |
| عنوان و نام پدیدآور: | صلح امام حسن(ع): پوشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه‌ی تاریخ / راضی آل‌یاسین؛ مترجم علی حامنه‌ای. |
| مشخصات نشر: | تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹. |
| مشخصات ظاهری: | [۲]، ۴۷۴ ص. |
| شابک: | ۲۷۰۰۰ ریال: 1 - 911 - 430 - 964؛ چاپ هفتم: 978 - 964 - 430 - 911 - 3<br>۶۰۰۰۰ ریال |
| یادداشت: | چاپ هفتم: ۱۳۸۷ (فیپا). |
| یادداشت: | کتابنامه به صورت زیرنویس. |
| یادداشت: | نمایه. |
| عنوان قراردادی: | صلح‌الحسن علیه‌السلام. فارسی. |
| موضوع: | حسن‌بن علی(ع)، امام دوم، ۳ ـ ۵۰ ق ـ ـ صلح با معویه |
| موضوع: | حسن‌بن علی(ع)، امام دوم، ۳ ـ ۵۰ ق ـ ـ سرگذشتنامه. |
| موضوع: | معاویة بن ابی‌سفیان، خلیفه اموی، ۲۰ قبل از هجرت ـ ۶۰ ق. |
| شناسه افزوده: | خامنه‌ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸ ـ ، مترجم. |
| شناسه افزوده: | دفتر نشر فرهنگ اسلامی |
| رده‌بندی کنگره: | ۱۳۷۹ ۸۰۴۱ ص۷BP۴۰۱ |
| رده‌بندی دیویی: | ۲۹۷/۹۵۲ |
| شماره کتابشناسی ملی: | ۷۹ـ۹۶۰۲م |

دفتر نشر فرهنگ اسلامی

دفتر مرکزی: پاسداران، خیابان شهید ناطق نوری، بوستان کتاب، تلفن: ۲۲۸۵۵۱۶۴

عنوان: صلح امام حسن علیه‌السلام

نویسنده: شیخ راضی آل یاسین

مترجم: مقام معظم رهبری

چاپ هشتم: ۱۳۸۸

این کتاب در ۱۰۰۰ نسخه در چاپخانهٔ دفتر نشر فرهنگ اسلامی بینوگرافی، چاپ و صحافی شد.

همهٔ حق چاپ محفوظ است.

شابک: ۳ ـ ۹۱۱ ـ ۴۳۰ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸

فروشگاهها و مراکز پخش:

فروشگاه فردوسی: میدان امام خمینی، خیابان فردوسی، بزرگست کوچه دنر. تلفن: ۳۲۱۱۲۱۰۰ ـ ۳۲۱۱۴۲۸۸

فروشگاه شمارهٔ یک: میدان انقلاب، بازارچه کتاب. تلفن: ۶۶۴۶۹۶۸۵

فروشگاه شمارهٔ دو: میدان انقلاب، خیابان ۱۶ آذر. تلفن: ۶۶۴۱۸۹۳۵

فروشگاه شمارهٔ سه: تجریش. تلفن: ۲۲۷۱۳۳۵۱

فروشگاه شمارهٔ چهار: میدان پانزده خرداد، جنب مسجد ارکه. تلفن: ۳۳۹۲۰۳۰۷ ـ ۳۳۹۲۷۳۱۲

فروشگاه شمارهٔ پنج: پاسداران، خیابان شهید ناطق نوری، گنجینه کتاب. تلفن: ۲۲۸۵۵۱۲۹

فروشگاه قم: خیابان صفائیه، کوچه ممتاز، کوچه شماره ۱۱. تلفن: ۷۸۳۶۵۱۶ ـ ۷۷۳۸۱۵۰

فروشگاه مشهد: چهارراه شهداء، پشت‌باغ نادری، کوچه شهید خوراکیان، مجتمع گنجینه کتاب. تلفن: ۲ ـ ۳۲۱۴۸۲۱۰

**صلح امام حسن(ع)**

**گفتاری از مرحوم آیت الله، مصلح بزرگ، امام سید عبدالحسین شرف الدین**

**نویسنده : راضی آل یاسین**

**ترجمه مقام معظم رهبری، امام سید علی خامنه ای**

**ناشر : دفتر نشر فرهنگ اسلامی**

صلح حسن علیه‌السلام با معاویه، از دشوارترین حوادثی بود که امامان اهل‌بیت پس از رسول اکرم (ص) از ناحیه‌ی این امت بدان دچار شدند.

امام حسین علیه‌السلام با این صلح، آن چنان محنت طاقت فرسایی کشید که هیچ کس جز به کمک خدا، قادر بر تحمل آن نیست. لیکن او این آزمایش عظیم را با پایداری و متانت تحمل کرد و سربلند و پیروزمند و دست یافته یعنی مراعات حکم خدا و قرآن و پیامبر و صلاح مسلمانان- از آن بیرون جست.... و این همان - به هدف خود هدفی بود که او برای هر گفتار و عمل بدان نظر داشت و عشق می‌ورزید.

آنان که او را به راحت طلبی و عافیت اندیشی متهم کرده‌اند و هم آن دسته از شیعیانش که تحت تأثیر شور و احساس، آرزو برده‌اند که کاش وی نیز در جهاد با معاویه پایداری می‌کرد و از راه شهادت، زندگی می‌یافت و به این هر دو گروه را در میزان ....پیروزی از همان راهی که برادرش در روز عاشورا رفت و رسید، می‌رفت و می‌رسید سنجش فکر و خود، وزنی و مقداری نیست.

شگفت آن که مردم تاکنون هنوز درباره‌ی این صلح دچار اشتباه و کج‌بینی‌اند و یکی نیست که با بررسی کامل و با استناد به دلایل و شواهد عقلی و نقلی، سیمای این صلح را روشن سازد.
من بارها در این صدد بوده‌ام، ولی مشیت حکیمانه‌ی خدای عزوجل بر این قرار گرفت که بدین مهم، کسی را که از همه رو سزاوارتر و شایسته‌تر است، برانگیزد... و او فراهم آورنده‌ی این کتاب مبتکرانه‌ی صلح الحسن است که به حق در موضوع خود، سخن آفرین است و گذارنده‌ی قضاوت راستین و نماینده‌ی مرز حق و باطل.
بر فصول درخشنده‌ای چند از آن که نمایشگر فضل مؤلف بزرگوار نیکوکارش بود، واقف آمدم و آن را به راستی در کاوش‌گری و باریک‌بینی و میانه‌روی و هم در قاطعیت بیان و استدلال، ریزه‌کاری و تتبع و پرهیز و احتیاط در نقل گفتارها و رادمنشی در مجادله و احاطه بر چیزهای مناسب موضوع، در عین روانی اسلوب و انسجام سخن و رسایی در آن جا که سخن به ایجاز گفته و زیبایی و گیرایی در آن جا که سخن را به درازا کشانده... درست همانند مؤلف بزرگوارش یافتم.
کتاب، فراهم آمده‌ی فکری منظم، مبتکر و قوی است. هماهنگی و پیوستگی‌اش آن را به صورت جویباری سرشار و لبریز از اندوخته‌های عقلی و نقلی درآورده و به واحدهایی به هم پیوسته و به نهایت غنی و کامل- از همه‌ی جهاتی که با موضوع متناسب است و موجب ارزش تمام- همانند ساخته است. پیراستگی‌اش همراه با جامعیت و روشنی‌اش همراه با عمق و نقد تحلیلی‌اش، نقطه‌ی مرکزی این ممیزات است.

و اما مؤلف- اعلی الله مقامه- خواننده می‌تواند خصال برگزیده‌اش را در زیبایی‌های این کتاب مشاهده کند و من اگر او را ندیده بودم، بی‌گمان می‌توانستم چهره‌ی او را با الهام از مطالب کتاب، ترسیم کنم. اینک این اثر اوست که او را با چهره‌ای باز، سیمایی درخشنده، سخنی شیرین، طبعی هموار و آرام، سینه‌ای گشاده، خویی نرم، ذهنی سرشار، فهمی و دانشی فراوان، اطلاعی وسیع، انشایی زیبا، نکته‌سنجی شیرین؛ کنایه پردازی لطیف، استعاره‌ای نغز با گفتاری حکمت آموز و منطق و رفتاری دانش آفرین، اخلاقی به نهایت بزرگوارانه و فطرتی به نهایت سلیم، دریای مواجی از دانش آل محمد، دانشمندی محقق... دانای اسرار اهل‌بیت و روشنگر معضلات و شناسای سره از ناسره‌ی آن... با این صفات بارز و صفات و سماتی دیگر به خواننده باز می‌شناساند.

اگر کسی در مطالب این کتاب به دقت بنگرد و حالات حسن علیه‌السلام و معاویه را بررسی کند، خواهد دانست صحنه‌ی پیکار میان آن دو، یک صحنه‌ی تازه به وجود آمده نبود، بلکه هر یک در جبهه‌ی خود جایگزین و جانشین و میراث بر دو خلق و خوی متناقض و متضاد بودند. خوی حسن علیه‌السلام، خوی کتاب و سنت بود یا بگو خوی محمد و علی. و خوی معاویه، خوی «بنی‌امیه» بود یا بگو خوی ابوسفیان و هند.... درست نقطه‌ی مقابل و آن کس که تاریخ این دو دودمان و سیره‌ی قهرمانان هر یک را، چه زن و چه مرد به طور کامل بررسی کرده باشد، این مطلب را با همه‌ی وجود حس می‌کند. یکدیگر ولی چون اسلام پدید آمد و خدا برای بنده و پیامبرش آن پیروزی و گشایش درخشان را فراهم آورد، شعله‌ی شرارت و فساد «باند اموی» فرو نشست و تمایلات ابوسفیان و یارانش منکوب و مقهور گشت و به برکت فرقان حکیم و صراط مستقیم و هم شمشیر برای محمد که هر مقاومتی را درهم می‌شکست، حجاب بطلان از چهره‌ی حقیقی که پیامبر از جانب خداوند آورده بود، کنار رفت.
این جا بود که ابوسفیان و فرزندان و یارانش چاره‌ای به جز تسلیم ندیدند چه، بدین وسیله می‌توانستند جان خود را که در صورت مقاومت بر باد می‌رفت، حفظ کنند. این بود که به ظاهر ایمان آوردند، ولی دلشان از دشمنی محمد مالامال و سینه‌شان از آتش کین وی جوشان بود و پیوسته دسیسه‌ها و کینه‌ها بر ضد او فراهم می‌آوردند. پیامبر خدا با این که از دشمنی نهان آنان بی‌خبر نبود، با کمک‌های مالی فراوان و گفتار و کردار محبت‌آمیز در جلب دوستی ایشان می‌کوشید و بدین امید که شاید اصلاح و هدایت شوند، همیشه با سینه‌ای باز و چهره‌ای گشاده با آن‌ها روبه‌رو می‌شد. عینا همان روشی که با دیگر منافقان و بدخواهانش داشت.

این گونه رفتار پیامبر موجب شده بود که ایشان به ناچار، دشمنی خود را با وی نهان بدارند و از ترس یا طمع، پوششی از ظاهر به دوستی، بر این کین و بدخواهی بیفکنند. و این وضع موجب گشت که مردم تدریجا «باند اموی» را حتی در زادگاه و موطن کوچکش- مکه- به دست فراموشی بسپرند و در میدان‌های فتح و پیروزی پس از رحلت پیامبر (ص) امویان فقط به این شناخته شدند که از خاندان پیامبر و صحابه‌ی او هستند.
بعدها که برای مردمی از غیر خاندان پیامبر، این فرصت پیش آمد که مسندنشین و جانشین او شوند، معاویه توانست در سایه‌ی ایشان، به چهره‌ی یکی از بزرگ‌ترین استانداران اسلام تغییر شکل یابد و همچون یکی از شایسته‌ترین امرای مسلمان از حیث گفتار و عمل، معروف شود.

معاویه با هوش و شیطنت فراوان خود توانست از اسلام همچون راهی به سوی سلطنت استفاده کند و همان طور

که رسول اکرم (ص) خبر داده بود: دین خدا را مایه‌ی فریب‌کاری و بندگان خدا را بردگانی حلقه به گوش و مال خدا را ملک اختصاصی خویش سازد.... و این سخن از نشانه‌های رسالت محمد (ص) است.

معاویه در پناه حکومت بیست ساله‌اش بر شام در دوران خلیفه‌ی دوم و سوم با فعالیتی مجدانه توانست پایگاهی مستقر برای خویش فراهم و مردم آن سامان را با خود همراه و به عطای خود امیدوار کند. از این رو مردم شام همه طرفدار و کمک‌کار او بودند و بدین ترتیب، موقعیت او در جهان اسلام بسی بالا رفت و در دیگر اقطار قلمرو اسلام به این که از قریش، یعنی خاندان رسول اکرم (ص) و از صحابه‌ی اوست، شناخته شد. تا آن جا که در این خصوص، از بسیاری از مسلمانان با سابقه و پیشاهنگ همچون ابوذر، عمار، مقداد و...- که خدا از آنان خشنود بود و آنان از خدا- مشهورتر شد. بدین ترتیب، بار دیگر «باند اموی» رشد کرد و به نام «بنی‌هاشم» آشکارا با دودمان بنی‌هاشم پنجه درافکند و در نهان نیز همان دسیسه‌ها و دشمنی‌های دیرین را تعقیب کرد و تدریجا با گذشت زمان توانست توده‌ی مردم را با روش‌های شیطنت‌آمیز بفریبد و خواص را با بذل و بخشش‌های بی‌حساب از اموال بیت‌المال عمومی و با سپردن پست‌هایی که خدا بر خیانت پیشگانی از آن ردیف، حرام ساخته به خود جلب کند و برای موفقیت در این روش‌ها، از پیروزی‌هایی که برای مسلمانان در آن حدود پیش می‌آمد و هم از جلب رضایت خلفا، بهره‌برداری کند.

هنگامی که با هوش شیطنت‌آمیز معاویه کار امویان سامان یافت، اهریمن‌وار دست به سوی احکام دین دراز کردند و آن را دست‌خوش تحریف و تباهی قرار دادند و کاروان زندگی مردم را به سوی جاهلیت و لاابالی‌گری و دین ناباوری منحرف ساختند و به تعقیب منظور اصلی خود جلب سود مادی و حفظ امتیازات طبقاتی پرداختند.
اسلام گذشته را پاک می‌کند» بر سوابق «توده‌ی مردم از این همه، بی‌خبر بودند. چه، اصل کلی و معروف اسلامی ننگین بنی‌امیه پوششی ضخیم می‌افکند، به خصوص که رسول اکرم نیز آنان را عفو کرده و در جلب محبتشان کوشیده بود و پس از آن حضرت نیز خلفا، کسانی از این دودمان پلید را به خود نزدیک و به حکومت و امارات بر مسلمانان و امتیازات فوق‌العاده سرافراز کرده بودند. لذا باند اموی توانست مدت بیست سال با استقلال و بی آن که خلیفه دوم در مورد مؤاخذ قرار گیرد یا خود کسی را از بدی‌ها منع کند به زندگی موفقیت‌آمیز خود ادامه دهد. مراقبت و کنترل کارگزاران ولایات، سخت‌گیر و به دقت حساب‌گر بود و در این مورد هیچ چیز نمی‌توانست مانع او شود: نوبتی بدو خبر رسید که خالد بن ولید کارگزار «قنسرین» ده هزار به اشعث داده است. به شدت بر خالد خشم گرفت و به بلال حبشی دستور داد که او را با عمامه‌اش ببندد و سر و پا برهنه در برابر عموم رجال دولت و وجوه ملت در مسجد جامع حمص بر سر یک پا بدارد و از او بپرسد: این پول را از مال خود داده است یا از بیت‌المال؟ چه، اگر از مال خود داده، اسراف کرده و خدا اسراف‌کاران را دوست نمی‌دارد و اگر از مال ملت بخشیده، خیانت ورزیده و خدا از خیانت پیشگان بیزار است. و پس از آن، خلیفه وی را معزول ساخت و تا آخر عمر به او منصبی نسپرد. نوبتی دیگر ابوهریره را فراخواند و به او گفت: «آن روز که من تو را به کارگزاری بحرین فرستادم، کفش به پا نداشتی! اینک شنیده‌ام هزار و ششصد دینار اسب فروخته‌ای!»
ابوهریره پاسخ داد: «تعدادی اسب داشتیم که زاد و ولد کردند، تعدادی هم هدایایی بود که مردم آورده بودند». گفت: «مخارج زندگی تو را سنجیده‌ایم، این‌ها زیادی بوده است و باید به بیت‌المال برگردد.»

» خلیفه گفت: «چرا! و پشت تو را با تازیانه به درد خواهم آورد.».ابوهریره گفت: «حق نداری مال مرا بگیری
» سپس برخاست و آن قدر با تازیانه بر پیکر او نواخت که بدنش را خون‌آلود کرد و گفت:«اکنون برو پول‌ها را بیاور
ابوهریره که چاره‌ای جز اطاعت نداشت، گفت: باشد، با خدا حساب می‌کنم.»
خلیفه گفت: «این در صورتی بود که آن را از حلال به دست آورده بودی و با میل و رغبت می‌دادی! گویا در
بحرین اموال را برای تو جمع‌آوری می‌کنند، نه برای خدا و بیت‌المال! مادرت تو را فقط برای الاغ‌چرانی پس
انداخته است.»
خود ابوهریره، جریان را این طور نقل می‌کند: «وقتی عمر مرا از حکومت بحرین معزول ساخت، به من گفت: ای
» گفتم: «من دشمن خدا و قرآن نیستم، دشمن دشمنان توأم و مال خدا دشمن خدا و قرآن! مال خدا را دزدیدی؟
» گفت: «پس از کجا ده هزار درهم جمع آوردی؟».را هم ندزدیده‌ام
گفتم: «اسب‌هایی داشتیم که زاد و ولد کردند، هدایایی هم پیوسته می‌رسید، سهمیه‌های پی در پی خودم هم بود.
با این حال همه را از من گرفت.»

از این قبیل ماجرا میان عمر و کارگزاران ولایات زیاد اتفاق می‌افتاد که اگر کسی اهل مطالعه باشد در کتاب‌ها
می‌بیند. ابوموسی اشعری، قدامهٔ بن مظعون و حارث بن وهب از قبیله‌ی بنی لیث بن بکر را عزل کرد و همه‌ی
"اموالشان را گرفت.» " ۱
این گونه بود مراقبت عمر نسبت به والیان و کارگزاران که هرگز با آنان به مدارا و نرمی رفتار نمی‌کرد، ولی با این
همه معاویه، برگزیده و دوست نزدیک او بود. با وجود تناقضی که میان روش آن دو وجود داشت؛ هرگز دست او را
از کاری کوتاه نکرد و حسابی از او نکشید و حتی گاه به او می‌گفت: «من به تو امر و نهی می‌کنم.» یعنی هر کاری
این وضع موجب سرکشی و طغیان معاویه شد و تصمیم او را بر اجرای .را به رأی و اراده‌ی او واگذار می‌کرد
توطئه‌های باند اموی راسخ کرد و حسن بن علی و برادرش حسین علیه‌السلام را دسیسه‌ی شیطنت‌آمیز معاویه در
برابر خطری مهیب قرار داد که اسلام را به نام اسلام تهدید می‌کرد و خاموش ساختن نور حقیقت را به نام حقیقت
.آن دو امام بزرگوار برای دفع این خطر دو راه بیش نداشتند. مقاومت یا مسالمت .کمر می‌بست

---

*۱- این‌ها را زبیر بن بکار در کتاب الموفقیات آورده و ابن حجر در بخش اول الاصابهٔ در شرح حال حارث بن وهب از او نقل کرده است.*

آن‌ها دیدند که مقاومت"۱" در نوبت حسن بن علی علیه‌السلام به نابودی جبهه‌ی مدافع دین و راهنما به خدا و این بود که امام حسن علیه‌السلام احساس کرد باید معاویه را در گردن‌کشی و " ۲." راه راست، منتهی می‌شود گستاخی‌اش آزاد بگذارد و او را به وسیله‌ی قدرتی که به دستش افتاده در معرض آزمایش عموم بگذارد. با این حال در قرارداد صلح از او تعهد گرفت که در روش خود و یاران و هوادارانش از کتاب خدا و سنت تخطی نکند، شیعیان را در شمار امویان به گناهی نگیرد؛ شیعیان از همه‌ی مزایا و حقوقی که دیگران از آن بهره‌مندند، برخوردار باشند.... و شروط دیگری که امام حسن علیه‌السلام خود می‌دانست معاویه به هیچ یک از آن‌ها وفا نخواهد کرد و " خلاف آن را به جای خواهد آورد. " ۳

این زمینه‌ای بود که امام حسن علیه‌السلام برای برداشتن نقاب از چهره‌ی زشت امویان و زدودن لعاب رنگینی که معاویه بر روی خود کشیده بود، فراهم کرد و کاری کرد که معاویه و دیگر قهرمانان باند اموی با همان واقعیت جاهلی و با همان دل‌های بیگانه از روح اسلام و سینه‌های پر کینه‌ای که لطف و محبت‌های اسلام سر مویی از .کینه‌های بدر و حنین را از آن نزدوده بود، به مردم معرفی شوند

باری، روش امام حسن علیه‌السلام به حقیقت انقلابی کوبنده بود در پوشش مسالمتی اجتناب ناپذیر و فراهم آمده‌ی شرایطی خاص، یعنی درهم آمیخته شدن حق و باطل و مسلح شدن باطل به حربه‌ای خطرناک و قدرتی امام حسن علیه‌السلام نخستین پدید آورنده‌ی این خط مشی نبود؛ همچنان که به کار بستن این روش به او .عظیم ختم هم نشد. او این روش را از گذشتگان خود گرفت.

---

۱- *به شرحی که مؤلف در کتاب توضیح داده است.*

۲- *زیرا معاویه با اصرار تمام، به او پیشنهاد صلح می‌کرد و برای قبول هر شرطی برای خدا و به نفع امت، خود را آماده نشان می‌داد؛ حفظ جان امت را به یادش می‌آورد. این پیشنهاد به طور علنی به اطلاع هر دو جبهه رسید و همه از آن آگاه شدند. در حالی که همه می‌دانستند- هم امام حسن علیه‌السلام و هم معاویه و هم هر دو سپاه- که اگر جنگ ادامه یابد پیروزی از آن معاویه خواهد بود. در این صورت اگر امام حسن علیه‌السلام بر ادامه‌ی جنگ اصرار می‌ورزید و سپس به آن سرانجام دچار می‌شد هر کسی به خود حق می‌داد که او را توبیخ کند و درباره‌ی او از هر گونه سرزنش خودداری نورزد.و اگر در آن روز امام حسن علیه‌السلام برای جنگ به این عذر متشبث می‌شد که معاویه به شرایط صلح عمل نخواهد کرد یا این که او نمی‌تواند امین بر جان و دین ملت باشد، کسی این عذر را از او نمی‌شنید. چه، اظهار آمادگی معاویه برای قبول هر قید و شرط، همه را فریب داده بود. در آن روز هنوز چهره‌ی زشت امویان آن چنان بی‌پرده و آشکار نبود که بتواند به قبول نظر امام حسن علیه‌السلام کمک کند یا معاویه را منکوب سازد، زیرا همان طور که گفتیم، عامه‌ی مردم به او به نظر یک مسلمان باسابقه می‌نگریستند و در این خصوص سخت تحت تأثیر تبلیغات دستگاه معاویه بودند. ولی در روزگار سیدالشهداء این پرده‌ی فریب از هم دریده بود و بدین جهت فداکاری و جانبازی او می‌توانست در زمینه‌ی یاری حقیقت و اهل حقیقت آثار جاویدی بگذارد. و گذارد و خدا را سپاس.... در این باره به فصل چهاردهم همین کتاب رجوع کنید.*

۳- *مطالب مربوط به متن عهدنامه و شرایط آن و میزان حرمتی را که معاویه نسبت به هر شرط نگاه داشت! در فصول این کتاب مطالعه کنید.*

و برای بازماندگان خویش به ارث گذاشت. چه، او نیز همچون دیگر امامان خاندان رسول، در هر پیشروی یا عقب‌نشینی، از مبدأ رسالت الهام و ارشاد می‌یافت. او بدین روش، آزمایش شد و بدین آزمایش با بردباری و متانت گردن نهاد و پیروز و سربلند پاکدامن از آن بیرون جست. پلیدی‌های جاهلیت هرگز او را نیالود و جامه‌ی سیاه و ناپاک خود را بر قامت او نیاز است. "۱"

که سیاستی بود یادگار جدش رسول خدا (ص) آموخت و آن را همچون سرمشقی نیک‌آموز به کار برد. در حدیبیه نیز بعضی از یاران نزدیک پیامبر، او را بر این صلح نکوهش کردند؛ همچنان که در ساباط یاران و دوستان نزدیک امام حسن علیه‌السلام، ولی تصمیم راسخ او از این نکوهش سستی نگرفت و سینه‌اش تنگ نشد. پس از خود نیز این خط مشی را همچون نمونه‌ای برای امامان نه گانه- پس از دو سرور جوانان بهشت- به یادگار گذاشت و آنان با الهام از این نمونه، سیاست حکیمانه و مدیرانه‌ی خود را که در هنگامه‌ی شرارت‌ها با آرامش و متانت رهبری می‌شد، انتخاب کردند. در حقیقت این روش، گوشه‌ای از سیاست هاشمی خاندان پیامبر است که مبنای آن همیشه بر پیروزی حق بوده است نه پیروزی شخص. امام حسن علیه‌السلام با این صلح توانست در سر راه معاویه، دشمن نهانی از خود او بسازد و به دست خود او وسایل سقوطش را فراهم کند و امکان یافت که دژ آهنین بنی‌امیه را با سوهانی از خود ایشان، قابل نفوذ سازد و در نتیجه پیروزی ایشان را بی‌اثر و بیهوده گرداند.
طولی نکشید که نخستین ماده‌ی قابل انفجاری که به وسیله‌ی امام حسن علیه‌السلام در شرایط صلح کار گذارده شده بود، به دست خود معاویه منفجر شد. آن روزی که قوای عراق در نخیله به سپاه معاویه پیوست، وی در حالی که مست باده‌ی پیروزی بود، به خطبه برخاست: «ای اهل عراق! به خدا سوگند که من به خاطر نماز و روزه و زکات و حج با شما نجنگیدم؛ جنگ من با شما فقط برای حکومت بود و خدا مرا به مقصودم رسانید با آن که شما نمی‌خواستید! اینک بدانید، تمام امتیازاتی که به حسن بن علی علیه‌السلام داده‌ام از هم اکنون زیر پای من است!» چون کار بیعت به پایان رسید، دوباره خطبه‌ای خواند و در آن از علی علیه‌السلام یاد کرد و به او و امام حسن علیه‌السلام ناسزا گفت. حسین بن علی علیه‌السلام برخاست تا به او پاسخ گوید.

---

۱- *در سال ششم هجری، پیغمبر به عزم زیارت خانه‌ی خدا با هزار و چهارصد تن مسلمان روانه‌ی مکه شد. در محلی به نام حدیبیه، قریش راه بر پیغمبر گرفتند و از ورود مسلمانان به مکه جلوگیری کردند. پیغمبر قاصدی به مکه فرستاد تا با قریش در این باره گفت و گوی کند و چون قاصد او را محبوس ساختند و شایعه‌ی کشته شدنش به پیغمبر رسید، آن حضرت عزم جنگ کرد و از مسلمانان میثاق و بیعت بر جانبازی گرفت (این بیعت را بیعة الرضوان نامیده‌اند).قریش به اعتذار برخاستند و نگهداری قاصد پیغمبر را کار سفیهان قوم شمردند و سپس میان رسول خدا و قرشیان صلحی بسته شد که یکی از موادش مراجعت مسلمانان به مدینه بود. پیغمبر دستور قربانی کردن و سر تراشیدن داد (که به معنای تمام شدن احرام و خاتمه‌ی کار حج یا عمره است.) مسلمانان از صلح سخت برآشفتند و حتی این دستور را نخست اطاعت نکردند و یکی از مسلمانان صریحا به پیغمبر درباره‌ی صلح اعتراض کرد، ولی پس از مراجعت به مدینه کم کم نتایج درخشان این صلح پدیدار شد و مصلحت بزرگی که بر آن مترتب بود، ظاهر گشت.این مصلحت، آزادی مسلمانان در نشر اسلام و امکان آشنا ساختن کفار با اسلام بود. گفته‌اند که تا دو سال پس از قرارداد حدیبیه، عده‌ی کسانی که اسلام آوردند از همه‌ی کسانی که ظرف سال‌های پیش، اسلام آورده بودند، بیشتر بود.*

:امام حسن علیه‌السلام به او گفت: «درنگ کن برادرم!» و سپس از جا برخاست و گفت
«ای که نام علی را بردی! من حسنم و پدرم علی است. و تو معاویه‌ای و پدرت صخر است. مادر من فاطمه است و مادر تو هند. نیای من پیامبر است و نیای تو عتبه. جده‌ی من خدیجه است و جده‌ی تو فتیله. خدا لعنت کند از ما دو نفر آن را که نام و نشانش پست‌تر و اصل و تبارش ننگین‌تر و گذشته‌اش شرارت بارتر و سابقه‌ی کفر و نفاقش ...و گروه‌هایی از اهل مسجد فریاد برآوردند: آمین بیشتر است!»

از آن پس نیز سیاست معاویه پی در پی با دست زدن به کارهای مخالف کتاب و سنت و انجام منکرات دینی، شکل واقعی خود را آشکار ساخت. نمونه‌ای از خلاف‌کاری‌های او عبارت است از: اعدام نیک مردان، به باد دادن نوامیس، مصادره‌ی اموال، به زندان انداختن آزادگان، تبعید اصلاح‌طلبان، حمایت از عناصر فاسدی که رجال دولت او را تشکیل می‌دادند، از قبیل: عمروعاص، مغیرهٔ بن شعبه، خالد بن سعید، بسر بن ارطاهٔ، ابن‌جندب، ابن‌السمط، مروان حکم، ابن‌مرجانهٔ، ابن‌عقبهٔ، زیاد بن سمیه و دیگران... و زیاد بن سمیه همان است که معاویه نسبت او را با پدر شرعی‌اش عبید نفی کرد و وی را به ابوسفیان پدر خود که با مادر زیاد روابط نامشروع داشت، منتسب کرد تا بتواند به او عنوان برادری خود را بدهد و او را بر شیعه‌ی عراق مسلط کرد و به دست او آن چنان آتشی در عراق برافروخت که نمی‌توان به وصف درآورد. جوانانشان را کشت؛ زن‌هایشان را به بردگی و بیگاری گرفت؛ آنان را همچون رمه‌ی بی‌شبان در هر سو پراکنده کرد، خانه‌هایشان را آتش زد؛ اموالشان را تصرف کرد و خلاصه، به هر .طور و از هر راه که توانست از ظلم و اجحاف به آنان خودداری نکرد

آخرین جرمی که معاویه مرتکب شد این بود که فرزند رسوا و بی‌آبرویش را بر گردن مسلمانان سوار کرد و دست او را در بازی با دین و دنیای مردم باز گذارد و از این خلف پلید، جنایاتی همچون واقعه‌ی عاشورا و قتل عام حره و !سنگباران کعبه سر زد

این آخرین جرم و جنایت معاویه بود که با سرآغاز جرائم دوران حکومتش تناسبی تمام داشت. در فاصله‌ی میان آن سرآغاز و این سرانجام، به قدری شرارت‌ها و جنایت‌ها و جرم‌های وی متراکم و فشرده بود که آدمی به شگفت می‌آید که چگونه این دوران چند ساله توانست آن را در خود بگنجاند و چگونه اجتماع توانست آن را تحمل کند؟! این فشار و شکنجه اگر بر عمر جهان و میان همه‌ی جهانیان هم تقسیم می‌شد، باز طاقت‌فرسا بود و می‌توانست .دنیا را به جهنمی سوزان تبدیل کند

به هر حال، مهم این است که حوادث بعدی تماما خط مشی امام حسن علیه‌السلام را تفسیر و روشن کرد.

مهم‌ترین هدف امام حسن علیه‌السلام آن بود که نقاب از چهره‌ی این طاغوت‌های زمان بردارد و از تعبیر شدن خوابی که برای رسالت جدش پیامبر دیده بودند، جلوگیری کند. این منظور به طور کامل برآورده شد. ماسک از صورت دزدان افتاد و کوس رسوایی بنی‌امیه بر سر بازارها زده شد و خدا را بر این نعمت سپاس. به برکت این تدبیر بود که برادرش سیدالشهداء توانست آن انقلاب بزرگ را که روشنگر حقیقت و عبرت‌بخش خردمندان بود، به وجود این هر دو برادر- درود بر آنان- دو روی یک رسالت بودند که وظیفه و کار هر یک در جای خود و در .آورد اوضاع و احوال خاص خود از نظر اهمیت و هم از نظر فداکاری و از خودگذشتگی درست معادل و هم وزن دیگری .بود

حسن علیه‌السلام از جان خود دریغ نداشت و حسین علیه‌السلام در راه خدا از او باگذشت‌تر نبود.

او جان خود را برای جهادی صامت و آرام نگه داشت و چون فرصت و وقت موعود فرا رسید، شهادت کربلا پیش از آن که حسینی باشد حسنی بود .از نظر خردمندان صاحب نظر، روز ساباط امام حسن علیه‌السلام به مفهوم فداکاری بسی آمیخته‌تر است تا روز عاشورای امام حسین علیه‌السلام... زیرا امام حسن علیه‌السلام در آن روز در صحنه‌ی فداکاری، نقش یک قهرمان نستوه و پایدار را در چهره‌ی مظلومانه‌ی یک از پانشسته‌ی مغلوب، ایفا کرد. شهادت عاشورا به این دلیل در مرتبه‌ی نخست، حسنی بود و سپس حسینی، که حسن علیه‌السلام شالوده‌ی آن را ریخته و وسایل آن را فراهم آورده بود. پیروزی قاطع امام حسن علیه‌السلام متوقف بود بر این که با صبر و پایداری حکیمانه‌اش، حقیقت را بی‌پرده آشکار کند و در پرتو این روشنی بود که امام حسین علیه‌السلام توانست به آن نصرت و پیروزی پرشکوه ابدی نایل آید. تو گویی آن دو گوهر پاک بر این خط مشی همداستان شده بودند که نقش صبر و پایداری حکیمانه از آن حسن علیه‌السلام باشد و نقش شورشگری و قیام مردانه از آن حسین علیه‌السلام... تا از این دو نقش، یک تاکتیک کامل با هدف و منظور واحدی به وجود آید. پس از این دو حادثه- حادثه‌ی ساباط و حادثه‌ی عاشورا- مردم وقتی به قضایا نظر افکندند در گروه امویان، عصبیت جاهلی زشت و پلیدی مشاهده کردند، آن چنان که اگر همه‌ی عصبیت‌های فرومایه و ظالمانه به هم آیند، از نظر ایجاد مخاطره برای اسلام و مسلمانان از آن کمتر باشند.

مردم، امویان را همچون بوزینگانی یافتند که بر منبر رسول خدا بالا می‌روند و با امت اسلامی با دندانی چون غول و با پنجه‌ای چون گرگ و با سیرتی چون عقرب روبه‌رو می‌شوند.

در آنان، همان چهره‌ی کریه موروثی را دیدند که تربیت اسلام از شرارت آن سر مویی نکاسته و مکارم محمدی از پستی و لئامت آن ذره‌ای نپیراسته است. همان جگرخوارگی روز احد است که کینه‌های ننگین اموی آن را جلادی وحشیانه‌ی روز عاشورا تبدیل می‌کند و به جایی می‌رسد که به کشتن حسین علیه‌السلام قانع نمی‌شود تا بدن او را برهنه در بیابان سوزان، در گذرگاه وحوش زمین و مرغان آسمان می‌افکند و سر او و یاران و مردان خاندانش را بر سر نیزه تا شام می‌برد... و باز بدین همه راضی نمی‌شود تا آزادگان وحی یعنی دختران پیامبر مکرم را همچون اسیران در شهرها می‌گرداند!!

مردم دیدند که حسن علیه‌السلام مسالمت کرد، ولی این مسالمت نتوانست او را از دستبرد آن وحشیگری پست و پلید در امان بدارد و عاقبت معاویه از روی دشمنی و رذالت او را مسموم کرد. حسین علیه‌السلام در آن هنگام که زمینه را برای هشیار کردن و برانگیختن روح آزادگی امت مهیا دید، قیام کرد، ولی قیام وی نیز وحشیگری اموی را از جرائمی که از آنان سر می‌زد، باز نداشت و این وحشی‌گری تا دورترین مرز ممکن پیش رفت.

طبیعی است که آرای عمومی در پرتو این آتش سوزنده زوایا و اسرار تاریخ را بشکافد و از این جا و آن جا با امعان نظر و هشیاری و واقع‌یابی، موجبات انحراف از خاندان محمد را بیابد و با چشم دل آن را ببیند و با گوش هوش، نجوای آن را در صدر اول بشنود و فعالیت نهان و آشکار این شیطان ستم پیشه‌ی اموی را در راه خاموش کردن فروغ آل محمد یا پوشیده داشتن آن از دیده‌ی امت اسلامی، بشناسد.

آری، به برکت حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام و به سر پنجه‌ی تدبیر حکیمانه‌ی این دو برادر، همه نقطه‌های پوشیده و نهان بساط امویان و یاورانشان، در دیدگاه افکار عمومی قرار گرفت.

مردم دریافتند که رابطه‌ی میان باند اموی و اسلام، رابطه‌ی یک عداوت آشتی ناپذیر است. چه، اگر منظور و مقصود معاویه فقط حکومت بود نه دشمنی با اسلام که با کناره‌گیری حسن علیه‌السلام به مقصود خود نایل شده بود، دیگر مسموم کردن حسن چرا؟ و وارد آوردن انواع ظلم و بیداد بر او و بر آزادمردان و دوستان وی و کمر بستن به قلع و قمع آنان به چه دلیل؟

و اگر قدرت و سلطنت تنها هدف بنی‌امیه بود، با واقعه‌ی عاشورا حسین علیه‌السلام که از سر راه این هدف برداشته شد و یزید به آن چه می‌خواست نایل گشت، پس چرا از ادامه‌ی مظالم و جنایاتش دست برنداشت و با قساوتی بی‌نظیر و سخت بی‌باکانه، مهیب‌ترین قتل عامی را که از وحشی‌ها و جلادی‌های تاریخ سراغ داریم، با مردمی بی‌پناه مرتکب شد؟!

به دست آوردن و بیان نتایج منطقی این محاکمه را واگذار می‌کنیم به عهده‌ی آشنایان به گنجینه‌های قیمتی تاریخ و باخبران از سرچشمه‌های نور و دانش... و ما در مقدمه‌ی کتاب المجالس الفاخرة فی ماتم العترة الطاهرة آن نتایج را با همه‌ی دلایل و شواهدش آورده‌ایم. در این جا اکتفا می‌کنیم به اشاره‌ای دیگر به آن چه در مورد هماهنگی میان صلح حسن علیه‌السلام و قیام حسین علیه‌السلام و همکاری میان این دو پدیده در برانداختن نقاب از چهره‌ی زشت و کریه بنی‌امیه، قبلا بیان کردیم و بار دیگر می‌گوییم: شهادت عاشورا در مرتبه‌ی نخست، حسنی بود و در مرتبه‌ی بعد حسینی. از نظر ژرف‌بینان و انصاف‌گرایان، روز ساباط با مفهوم فداکاری و جانبازی آمیخته‌تر بود از روز عاشورا. امتیاز کشف این حقیقت، از آن مولا و پیشوای ما، مهتر امت و دانای اسرار امامان اهل بیت، نماینده‌ی دین و راهبر مسلمین، استاد شیخ راضی آل یاسین است که مقام و مرتبه‌اش برتر باد.

چه این که هیچ یک از بزرگان دین در مورد این موضوع مهم، کوششی را که او در فراهم آوردن این کتاب منحصر به فرد و بی‌نظیر مبذول داشت، به کار نبرده است. و اینک کتاب اوست با این اوج و سطح بلند که در کتابخانه‌ی اسلام، خلأیی را که امت اسلامی سخت نیازمند پر شدن آن بود، پر می‌کند. خدای بزرگ از جانب این امت و امامانش به پاس گره‌هایی که گشوده و نهفته‌هایی که نمایانده و حقایقی که بر ملا ساخته، به او پاداشی از بهترین پاداش‌های نیکوکاران عطا کند و در برترین جایگاه‌های قریش مسکن دهد.

(با آنان که تشریف نعمت یافته‌ی او هستند از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان، و چه نیکو رفیقان‌اند ایشان.)

صور (جبل عامل)

پانزدهم رجب سال هزار و سیصد و هفتاد و دو هجری

عبدالحسین شرف الدین الموسوی العاملی

# امام حسن بن علی(ع)

## پیشگفتار

آن چه در برابر خوانندهی عزیز قرار دارد، خلاصهای است از یک رشته بحثهایی که مطالب آن از واقعیتهای تاریخی الهام گرفته شده، نه تردیدپذیر است و نه تحت تأثیر عامل احساسات و عصبیت. مربوط است به یکی از گوشههای تاریک و مورد ستم تاریخ اسلام که نه مورخان پیشین ما به طور شایسته آن را نشان دادهاند و نه .نویسندگان جدید برای تحلیل آن- چنان که باید- کوشش کردهاند

و آن دوران خلافت حسن بن علی علیهالسلام است که بر اثر انگیزههای خاص گذشتگان و سستی و اهمال دیگران صورتی زشت به خود گرفته و به سرنوشت دیگر فاصلههای فراموش شده و از یاد رفته و دگرگون گشتهی تاریخ که .غالبا از روی عمد چنین شدهاند، دچار گشته است

دست تحریف، سیمای منور حسن بن علی علیهالسلام را در نظر مردم سطحی و قضاوتگران بیتحقیق، چه شرقی و چه غربی به شکل خلیفهای بیکفایت و زن دوست و خلافت به مال دنیا فروش!! ترسیم کرده و بسی نسبتهای .ناروا و ظالمانه و بیمنطق و دور از حقیقت به او داده است

فصول کتاب حاضر، به این منظور تهیه شد که این فاصلهی کوتاه زمان را از نقطهنظر حوادث تاریخ پراهمیت آن که، چه ذاتا و چه به لحاظ موقعیت استراتژیکی در شمار مهمترین فاصلههای زمانی از بعد از رحلت پیامبر اسلام .تاکنون است، بررسی کند

گفتیم در شمار مهمترین فاصلههای زمانی، به این دلیل که در این فاصله خلافتی وجود داشته است که در تاریخ خلافتهای دیگر بینظیر و نمونه است. و هم در این فاصله، شالودهی جدایی میان حکومتها و قدرتهای معنوی و روحی و حکومتهای موسمی، ریخته شده و پیشگویی پیامبر اسلام که «پس از سی سال، زمام کار به دست پادشاهی سخت گزنده، خواهد افتاد.» درست درآمده است. باز در این فاصله، کینهتوزیهای قبایلی برای اولین بار .در تاریخ اسلام متبلور گشته است

اگر فصول این کتاب، پس از کوششی که در تنظیم آنها به عمل آمده، بتواند آگاهی صحیحی در مورد این حقایق تاریخی که در منابع موجود بسی پراکنده و بدون نظم و پیوستگی و تسلسل ضبط شده، به خواننده ببخشد و قضایا را به همان صورتی که واقع شده یا نزدیک به آن، در سطور این کتاب ثبت کند، رسالت خویش را انجام داده خلیفهای زیرک و . در این صورت است که سیمای واقعی حسن بن علی علیهالسلام جلوه میکند .است

سیاستمدار و باتدبیر؛ مردی آن چنان باهوش و مشکلگشا که معاویهٔ بن ابیسفیان را با همهی آمادگی و بیداری و مکاریاش مخصوصا در آن موقعیت فریب داد. زناشوییهای متعدد وی، سلاح برندهای بر ضد دشمنانش در قضاوت تاریخ- و نه معاملهی خلافت و حکومت با پول- و خلاصه، هر گاه سیاسی او و هر سیاست مثبت یا منفی او، چه .پیروز و چه سرکوب، آیتی از عظمت و قدرت اوست که مردم ندانستند و مورخان آن را پوشیده داشتند

زشتترین و ناپسندترین نوع پوشیده داشتن موهبتهایی که بزرگان از آن برخوردار بودهاند آن است که مردمی بدذوق یا بداندیش عهدهدار بازگفتن تاریخ زندگی آنان و قضاوت در شخصیت ایشان شوند و با تظاهر به دانش و معرفت و ادعای خوش فکری، دست درازی به عظمتها و بزرگواریها را مایهی فضلفروشی قرار دهند، بیآنکه

رنج دقت و مطالعه‌ی لازم را تحمل کرده باشند. طرز عمل و رفتار این گونه مردم، اگر بر چیزی دلالت کند، آن چیز جز ضعف نفس فراوان ایشان نیست.

حسن بن علی علیه‌السلام را چه زیان اگر دلهای کودن و مغزهای گیج، بر او ستم کنند، ولی روشن بینان منصفانه در او بنگرند؟ بی‌گمان، صحنه‌های گوناگون زندگی این امام و مواهبی که خدا به او ارزانی داشته و عمق و دوراندیشی و هدف‌های بزرگ او آن چنان هست که او را در ردیف بزرگ‌ترین چهره‌های جاوید بزرگان جهان قرار دهد. منظور ما از نگارش این سطور، به همین برآورده می‌شود که از راه منطق صحیح و تردید ناپذیر، عظمت این امام، بی‌هیچ شائبه‌ی عیب و نقص و اشکال و ایراد آشکار شود.

ایرادها و خرده‌گیری‌های سست‌اندیشان بر سیاست امام حسن علیه‌السلام که غالبا غیرمنصفانه و سطحی و بدون آشنایی با شرایط خاص است، یگانه عاملی بوده که مشکله‌ی تاریخی داستان امام حسن علیه‌السلام را به وجود آورده است. هم چنان که بدون شک، گرایش‌های حزبی در برخی و جانبداری از سیاست حاکم در برخی دیگر و عدم آشنایی با واقعیت در دسته‌ی سوم، در اظهارنظرهای یک جانبه و قضاوت‌های سریع مؤثر بوده است.

این‌ها به حسن بن علی به دیده‌ی یک رهبر شکست خورده نگریسته‌اند و فراموش کرده‌اند که درباره‌ی علل و موجبات این شکست، یعنی آن چه آن‌ها شکستن می‌خوانند نیز بررسی‌هایی به عمل آورند تا بفهمند آن چه واقع شد چیزی جز انعکاس وضع مردمی که حسن بر آنان حکومت می‌کرد، نبود. سرمستی از باده‌ی فتوحات و پیروزی‌های جدید با همه‌ی جلوه‌های زیان‌بخش این حالت، آن چنان بر نسلی که حسن می‌خواست بر آن حکومت کند تاخته و آنان را فاسد کرده بود که امید اصلاح مشکل می‌نمود و گناه یک رهبر چیست اگر مردمش فاسد و سپاهیانش خائن و اجتماعش فاقد وجدان اجتماعی باشد؟!

فراموش کرده‌اند که حسن بن علی علیه‌السلام را با چهره‌ی یک سیاستمدار هشیار و زیرک بنگرند که روحیات حریف و تمایلات و انگیزه‌های اجتماع و عوامل زمان را به دقت مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهد و آن گاه از روی بصیرت و روشن‌بینی، نقشه‌اش را طرح می‌کند و نتیجه‌ی آن را پیش‌بینی یا خط مشی مدبرانه‌اش آینده‌ی ملتی را تضمین می‌کند و با نتایج حتمی آن، قبر دشمنان خود را می‌کند؛ گردبادهای حوادث را ماهرانه رد می‌کند و در چهره‌ی پیامبر صلح با موفقیت تضمین شده، در حالی که به خاطر اصلاح‌طلبی‌اش سربلند و افراخته گردن است، از میان کولاک حوادث بیرون می‌آید. و آن گاه می‌میرد در حالی که راضی نیست به خاطر او قطره‌ی خونی ریخته شود.

راستی، اگر این فضل فروشان انتقادگر، منصفانه بنگرند، کرام عظمتی برتر از این است؟ کتاب ما این نقطه‌های مشخص را از روی مطالعه‌ای دقیق و واقع‌بین و همراه با استدلال‌های منطقی و محققانه و متکی به شواهدی که در گوشه و کنار تاریخ پراکنده است، کلمه به کلمه اثبات می‌کند. این موضوعات پایه‌ی بحث‌های این کتاب است و با اثبات آن‌ها، همه‌ی موضوعات فرعی به سهولت و روشنی به دست می‌آید.

خواننده به آسانی در می‌یابد که کتاب ما، کتابی پیرامون زندگی امام حسن بن علی علیه‌السلام به طور عموم نیست، بلکه فقط درباره‌ی فرازهای سیاسی زندگی اوست. البته برای کامل بودن موضوع کتاب در آغاز آن، فصلی را شرح حال آن حضرت اختصاص داده‌ایم و در لابه‌لای مباحث اصلی کتاب نیز گاه به ضرورت، از موضوعات دیگر سخن گفته‌ایم. بی‌گمان موضوعی این چنین عمیق و دشوار و بحثی این چنین کم ماده و بی‌مدرک، به ویژه آن که

پس از گذشت هزار و سیصد و بیست و هشت سال مورد بررسی قرار می‌گیرد نمی‌توان انتظار داشت که بیش از آن چه از فصول این کتاب به دست می‌آید، برای کسی روشن شده باشد. با توجه به حرص و علاقه‌ای که نویسنده‌ی این سطور به فراهم آوردن مواد بحث و نظم دادن و پیوستن مطالب و پیراستن آن از زواید و یاوه‌ها داشته است منظور ما از ماده و مدرک که از کمی و نارسایی آن سخن می‌گوییم، همین کتاب‌های عمومی‌ای است که برای روشن کردن موضوع بحث، امکان استفاده از آن وجود داشته است و البته همه‌ی آن‌ها دچار تحریف و یا از هم گسیختگی مطالب بوده است.

و اما کتاب‌های فراوانی که اختصاصا درباره‌ی موضوع مورد بحث ما نوشته شده و نام آن‌ها در فهرست کتاب‌های قدما آمده، هیچ یک اکنون در دسترس ما قرار ندارد و همچون بسیاری دیگر از میراث گذشته‌ی ما دستخوش عوامل فنا و در معرض تلف و نابودی قرار گرفته است. نکته‌ی اساسی و علت اصلی به سامان نبودن وضع مهم‌ترین حوادث تاریخ اسلام و روشن نبودن قسمت‌های حساس آن، همین است.

"۱" :برخی از این کتاب‌های نایاب که نام آن‌ها در فهرست‌ها آمده و از خود آن‌ها خبری نیست، عبارت‌اند از

۱. **صلح الحسن و معاویه، تألیف احمد بن محمد بن سعید بن عبدالرحمن السبیعی الهمدانی، متوفی به سال ۳۳۳ هجری.**

۲. **صلح الحسن علیه‌السلام، تألیف عبدالرحمن بن کثیر الهاشمی (از موالی بنی‌هاشم و نه از آن دودمان).**

۳. **قیم الحسن علیه‌السلام، تألیف ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفی، متوفی به سال ۲۸۳ هجری.**

۴. **قیام الحسن علیه‌السلام، هشام بن محمد بن السائب.**

۵. **کتاب عبدالعزیز بن یحیی الجلودی البصری، درباره‌ی ماجرای حسن علیه‌السلام.**

۶. **اخبار الحسن علیه‌السلام و وفاته، تألیف هیثم بن عدی الثعلبی، متوفی به سال ۲۰۷ هجری.**

کتاب‌هایی که تنها مدارک و مآخذ موضوع مورد بحث ما را در آن جاهایی که ناگزیر مدرکی احتیاج هست، تشکیل می‌دهند با کمال تعجب، همه در این جهت شریک‌اند و حتی یک حادثه یا یک خطبه، یا یک اعلامیه یا یک آمار را یکسان نقل نکرده‌اند و حتی غالبا در تاریخ یک حادثه یا یک خطبه، یا نام فرمانده؛ یا ترتیب فرماندهی میان دو یا سه نفر؛ یا نقل چگونگی سوءقصدهایی که به حضرت حسن بن علی در میدان‌ها شده؛ یا در کیفیت نام بردن از صلح؛ یا در وضع کشته شدن آن حضرت و یا در هر واقعه‌ی کوچک یا بزرگی از وقایع آن جنگ، یک سخن و هماهنگ نیستند.

---

۱- *نام این کتاب‌ها را در ضمن شرح حال مؤلفان آن‌ها در کتب رجال مانند: فهرست ابن الندیم و رجال نجاشی و... می‌توان یافت.از کتاب‌های دیگری نیز در موضوع صلح و شهادت حضرت حسن بن علی علیه‌السلام در این کتاب یاد شده که نام بردن همه‌ی آن‌ها در این جا با توجه به این که از خود کتاب‌ها اثری در دست نیست، بیهوده است.*

عوامل گوناگونی که در وضع نابسامان این کتاب‌ها مؤثر بوده، در موارد بسیاری از نقاط حساس موضوع، کار خود را کرده و اثر خود را گذارده است و همان طور که نظم دادن و به هم پیوستن و ردیف کردن حقایق تاریخی به همان صورت واقع شده، از دشوارترین مراحل فراهم آوردن این کتاب است، استفاده از قرائن و شواهد حال نیز ساده‌ترین و طبیعی‌ترین راه تأمین این منظور است.

خوشبختانه ما برای ایجاد نظم و نسق لازم، هرگز از شواهد قطعی که در لابه‌لای روایات پراکنده و نامنظم، فراوان به دست می‌آید، فراتر نرفتیم. به این مدارک موجود با همه نقصی که در تک تک آنها بود، مجموعا توانست مأخذ بنابراین و مدرک تحقیقات این کتاب و هم مبنای نظم و ترتیب و پیوستگی آن باشد و این بهترین توفیقی است که بدان می‌بالیم.

در تحلیل و بیان فلسفه‌ی هر یک از فرازها و صحنه‌ها، با تأنی و بی‌شتاب پیش رفته و همه جا از فتوای عقل، دوش به دوش حکم نقل استفاده برده‌ایم. در بسیاری از موارد که در پی دقت و بررسی بیشتری بوده‌ایم، در گفته‌های شخص قهرمانان که رساتر و واقع‌نماتر از روایت‌های بیشتر مورخان است، منظور خود را جست و جو کرده‌ایم.

و پس از این همه کتاب حاضر، سرمایه‌ی ناچیز و حقیری بیش نیست که فقط می‌خواهیم طلیعه و سرفصل بحث‌ها و تحقیقات تازه‌ای باشد که در پرتو آن‌ها بسیاری از نقطه‌های تاریکی که از این داستان در تاریخ باقی مانده، روشن شود. اگر من به این منظور دست یافته باشم، بهره‌ای فراوان یافته‌ام.

و ما توفیقی الا بالله، علیه توکلت و الیه انیب

مؤلف

**بسم الله الرحمن الرحیم**

پدرش، .سپاس و ستایش خدای را، پروردگار جهانیان. و درود و رحمت او بر محمد و خاندان و یارانش باد امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و مادرش مهتر زنان فاطمه دختر پیامبر خداست- درود و رحمت خدا .در تاریخ، از این کوتاه‌تر و در عالم نسب‌ها، از این پر شرافت‌تر، نسبی وجود ندارد .- بر آنان
در شهر مدینه، شب نیمه‌ی ماه رمضان سال سوم هجرت، تولد یافت. فرزند نخستین پدر و مادرش بود. رسول اکرم (ص) بلافاصله پس از ولادتش، او را گرفت؛ در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت. سپس برای او گوسفندی قربانی کرد؛ سرش را تراشید و هم وزن موی سرش که یک درم و چیزی افزون بود، نقره به مستمندان داد؛ دستور داد تا سرش را عطرآگین کنند و از آن هنگام، آیین عقیقه و صدقه دادن به هم وزن موی سر نوزاد، او را حسن نام داد و این نام در جاهلیت سابقه نداشت. و کنیه‌ی او را ابومحمد نهاد و این تنها کنیه‌ی .پدید آمد . لقب‌های او: السبط و السید و الزکی و المجتبی و التقی است .اوست
همسران او عبارتند از: «ام‌اسحاق» دختر طلحهٔ بن عبیدالله، «حفصه» دختر عبدالرحمن بن ابی‌بکر، «هند» دختر سهیل بن عمرو، و «جعدهٔ» دختر اشعث بن قیس... و این آخرین، همان است که به اغوای معاویه او را مسموم و "۱" هم داخل در همین عددند.شهید کرد .

مردم به او ازدواج‌های زیادی نسبت داده و در تعیین عدد آن به میل خود راه مبالغه پیموده‌اند. بر ایشان پوشیده مانده که ازدواج‌های زیادی که با این اعداد بدان اشاره کرده‌اند و بعضی‌ها هم آن را وسیله‌ی عیب‌جویی قرار داده‌اند، اگر هم بوده به معنای ازدواج برای شرکت در زندگی نبوده بلکه حوادثی بوده که اوضاع و احوال قانونی و شرعی آن را ایجاب می‌کرده و قهرا در این موارد ازدواج و طلاق از هم جدا نیست و این خود دلیل وضع و موقعیت .مخصوص این ازدواج‌هاست

یقینا ازدواج زیاد در صورتی که شرایط و اوضاع قانونی و شرعی آن را ایجاب کند، درخور ملامت نخواهد بود، بلکه این خود با توجه به موجباتی که آن شرایط را پیش می‌آورده، نشانه‌ی قدرت امام در عقیده‌ی مردم می‌باشد. ولی عیب‌جویان شتابزده نه حقیقت را دانسته‌اند و نه نادانی خود را و اگر پاسخ امام حسن علیه‌السلام را به «عبدالله بن .عامر بن کریز» که آن حضرت با زن قبلی او ازدواج کرده بود می‌شنیدند، زبان انتقاد در کام می‌بردند
فرزندان آن حضرت از دختر و پسر ۱۵ نفر بوده‌اند، به نام‌های: زید، حسن، عمرو، قاسم، عبدالله، عبدالرحمن، حسن .اثرم، طلحهٔ، ام الحسن، ام الحسین، فاطمه، ام‌سلمهٔ، رقیه، ام‌عبدالله و فاطمه

.نسل او فقط از دو پسرش: حسن و زید، باقی ماند و از غیر این دو انتساب به آن حضرت درست نیست

---

۱. *«ام‌ولد» کنیزی است که از صاحب خود دارای فرزند می‌شود و همین موجب آزادی او پس از مرگ صاحبش می‌باشد.«مؤلف»*

هیچ کس از جهت منظر و اخلاق و پیکر و رویه و مجد و بزرگواری، به رسول اکرم شبیه‌تر از او نبود. وصف کنندگانش او را این چنین ستوده‌اند و گفته‌اند: دارای رخساره‌ای سفید آمیخته به اندکی سرخی، چشمانی سیاه، گونه‌ای هموار، محاسنی انبوه، گیسوانی مجعد و پر، گردنی سیمگون، اندامی متناسب، شانه‌ای عریض، استخوانی درشت، میانی باریک، قدی میانه، نه چندان بلند و نه کوتاه، سیمایی نمکین و چهره‌ای در شمار زیباترین چهره‌ها بود و یا چنان که شاعری سرود : هیچ زیبایی و حسنی به خاطر هوشمندان نگذشته مگر آن که او را از آن زیبایی، بهره‌ای خاص بود .

پیشانی او در زیر طره‌ی گیسویش بدان می‌مانست که ماه تمامی، تاجی از شام تاریک، بر سر نهاده باشد . بوی دلاویز او، از عنبر خاکیان برتر بود و از مشک آنان... گفتی که آن عطری آسمانی است .

ابن‌سعد گفته است: «حسن و حسین (ع) به رنگ سیاه، خضاب می‌کردند».

واصل بن عطاء گفته است: «در حسن بن علی (ع)، سیمای پیغمبران و درخشندگی پادشاهان بود».

بیست و پنج بار حج کرد پیاده، در حالی که اسب‌های نجیب را با او یدک می‌کشیدند . هر گاه از مرگ یاد می‌کرد می‌گریست و هر گاه از قبر یاد می‌کرد می‌گریست و هر گاه محشر را و عبور از صراط را به یاد می‌آورد می‌گریست و هر گاه به یاد ایستادن به پای حساب می‌افتاد آن چنان نعره می‌زد که بی‌هوش می‌شد و چون به یاد بهشت و دوزخ می‌افتاد همچون مار گزیده به خود می‌پیچید، از خدا طلب بهشت می‌کرد و به او از آتش پناه می‌برد. و چون وضو می‌ساخت و به نماز می‌ایستاد، بدنش به لرزه می‌افتاد و رنگش زرد می‌شد .

سه نوبت، دارایی‌اش را با خدا تقسیم کرد و دو نوبت از تمام مال خود برای خدا گذشت و با این همه، در تمامی حالات به یاد خدا بود. گفته‌اند: «در زمان خودش آن حضرت عابدترین مردم و بی‌اعتناترین مردم به زیور دنیا بود.» در سرشت و طینت او برترین نشانه‌های انسانیت وجود داشت. هر که او را می‌دید به دیده‌اش بزرگ می‌آمد و هر که با او آمیزش داشت، به او محبت می‌ورزید و هر دوست یا دشمنی که سخن یا خطبه‌ی او را می‌شنید، به آسانی درنگ می‌کرد تا او سخن خود را تمام کند و خطبه‌اش را به پایان برد .

ابن‌زبیر گفته است: «به خدا، زنان از مثل حسن بن علی علیه‌السلام نمی‌شکیبند.» " ۱ ."

محمد بن اسحق گفت: «پس از رسول خدا (ص) هیچ کس از حیث آبرو و بلندی قدر، به حسن بن علی (ع) نرسید. بر در خانه‌اش فرش می‌گستردند و چون او از خانه بیرون می‌آمد و آن جا می‌نشست، راه بسته می‌شد و به احترام او کسی از برابرش عبور نمی‌کرد و او چون می‌فهمید، برمی‌خاست و به خانه می‌رفت و آن گاه مردم رفت و آمد می‌کردند.»

در راه مکه از مرکبش فرود آمد و پیاده به راه ادامه داد، در کاروان کسی نماند که به او تأسی نجوید و پیاده نشود، حتی سعد بن ابی‌وقاص که پیاده شد و در کنار آن حضرت راه افتاد .

---

۱- *تاریخ ابن‌کثیر، ج ۸، ص ۳۷.*

«مدرک بن زیاد» به ابن‌عباس که برای حسن و حسین (ع) رکاب گرفته بود و لباسشان را مرتب می‌کرد، گفت: «تو از اینها سالخورده‌تری! رکاب بر ایشان می‌گیری؟»

وی جواب داد: «ای فرومایه‌ی پست! تو چه می‌دانی این‌ها کی‌اند! این‌ها پسران رسول خدا هستند. آیا این موهبتی از جانب خدا بر من نیست که رکابشان را بگیرم و لباسشان را مرتب کنم؟»

با این شأن و منزلت، تواضعش چنان بود که: «روزی بر عده‌ای مستمند می‌گذشت و آن‌ها پاره‌های نان را بر زمین نهاده و خود روی زمین نشسته بودند و می‌خوردند. چون حسن بن علی (ع) را دیدند گفتند: «ای پسر رسول خدا !بیا با ما هم غذا شو

فورا از مرکب فرود آمد و گفت: «خدا متکبران را دوست نمی‌دارد.» و با آنان به غذا خوردن مشغول شد. آن گاه بخشش و کرم او آن چنان بود که مردی .آن‌ها را به میهمانی خود دعوت کرد، هم غذا به آنان داد و هم پوشاک حاجت نزد او آورد. آن حضرت به او گفت: «حاجتت را بنویس و به ما بده.» و چون نامه‌ی او را خواند، دو برابر خواسته‌اش به او بخشید. یکی از حاضرین گفت: «این نامه چه قدر برای او پر برکت بود، ای پسر رسول خدا!» فرمود: «برکت آن برای ما بیشتر بود، زیرا ما را از اهل نیکی ساخت. مگر نمی‌دانی که نیکی آن است که بی‌خواهش به کسی چیزی دهند و اما آن چه پس از خواهش می‌دهند، بهای ناچیزی است در برابر آبروی او. شاید آن کس شبی را با اضطراب و میان بیم و امید به سر برده و نمی‌دانسته که آیا در برابر عرض نیازش، دست رد به سینه‌ی او خواهی زد یا شادی قبول به او خواهی بخشید و اکنون با تن لرزان و دل پرتپش نزد تو آمده، آن گاه اگر تو فقط به قدر خواسته‌اش به او ببخشی، در برابر آبرویی که نزد تو ریخته بهای اندکی به او داده‌ای.»

وقتی به شاعری عطیه‌ای داد، یکی از حاضرین گفت:

«سبحان الله! به شاعری که معصیت خدا می‌کند و بهتان می‌زند، بخشش می‌کنی؟»

فرمود: «بنده‌ی خدا! بهترین بخشش از مال آن است که با آن آبروی خود را نگاه داری. همانا یکی از انواع جویا شدن خیر آن است که از شر بپرهیزی.»

مردی از او چیزی خواست. به او پنجاه هزار درهم و پانصد دینار عطا کرد و فرمود: «کسی را برای حمل این بار و چون کسی را حاضر کرد، ردای خود را به او داد و گفت: «این هم اجرت باربر.» حاضر کن.»

عربی نزد او آمد. فرمود: «هر چه ذخیره داریم به او بدهید.» بیست هزار درهم بود. همه را به عرب دادند. گفت: «مولای من! اجازه ندادی که حاجتم را بگویم و مدیحه‌ای در شأن تو بخوانم.»

آن حضرت در پاسخ، اشعاری انشاء کرد به این مضمون که: «بیم فرو ریختن آبروی آن کس که از ما می‌خواهد، موجب می‌شود که ما پیش از خواهش و سئوال او به او ببخشیم.»

توشه و تنخواه آنان گم شد. گرسنه .مدائنی روایت کرده: «حسن و حسین و عبدالله بن جعفر به راه حج می‌رفتند و تشنه به خیمه‌ای رسیدند که پیرزنی در آن زندگی می‌کرد، از او آب طلبیدند. گفت: این گوسفند را بدوشید و شیر آن را با آب بیامیزید و بیاشامید. چنین کردند. سپس از او غذا خواستند، گفت: همین گوسفند را داریم، بکشید و بخورید. یکی از آنان گوسفند را ذبح کرد و از گوشت آن مقداری بریان کرد و همه خوردند و سپس همان جا به خواب رفتند. هنگام رفتن به پیرزن گفتند: ما از قریشیم. به حج می‌رویم. چون بازگشتیم نزد ما بیا. با تو به شوهر زن که آمد و از جریان خبر یافت، گفت: وای بر تو! گوسفند مرا برای .نیکی رفتار خواهیم کرد. و رفتند

!مردمی ناشناس می‌کشی، آن گاه می‌گویی از قریش بوده‌اند

روزگاری گذشت و کار بر پیرزن سخت شد، از آن محل کوچ کرد و عبورش به مدینه افتاد. حسن بن علی علیه‌السلام او را دید و شناخت. پیش رفت و گفت: مرا می‌شناسی؟ گفت: نه! گفت: من همانم که در فلان روز مهمان تو شدم. و دستور داد تا هزار گوسفند و هزار دینار زر به او دادند. آن گاه او را نزد برادرش حسین بن علی علیه‌السلام فرستاد. آن حضرت نیز به همان اندازه به او بخشید و او را نزد عبدالله بن جعفر فرستاد و او نیز عطایی همانند آنان به او داد.

این می‌گفت: قوم من بزرگوارترند و آن دو مرد، یکی از بنی‌هاشم و دیگری از بنی‌امیه با یکدیگر مجادله داشتند می‌گفت: قوم من... قرار شد هر یک نزد ده نفر از مردم قوم و طایفه‌ی خود بروند و چیزی بخواهند. اموی نزد ده تن از بنی‌امیه رفت، هر یک ده هزار درهم به او دادند. و اما هاشمی، ابتدا نزد حسن بن علی علیه‌السلام آمد، آن حضرت دستور داد صد و پنجاه هزار درهم به او بدهند، سپس نزد حسین بن علی رفت، آن حضرت پرسید: پیش از من به کسی مراجعه کرده‌ای؟ گفت: آری، به برادرت حسن. فرمود: من قدرت ندارم بر عطیه‌ی سرور خود چیزی بیفزایم... و او نیز صد و پنجاه هزار درهم به این سائل داد. مرد اموی آمد با صد هزار درهم که از ده کس گرفته بود و مرد هاشمی آمد با سیصد هزار درهم که از دو تن گرفته بود.

اموی از این تفاوت خشمگین شد، پول را به صاحبانش رد کرد و آنان هم پذیرفتند و هاشمی نیز همین کار را کرد ولی حسنین نپذیرفتند و گفتند: «خواهی بردار و خواهی بر خاک بیفکن، ما عطای خود را باز نمی‌ستانیم».

روزی غلام سیاهی را دید که گرده‌ی نانی در پیش نهاده، یک لقمه می‌خورد و یک لقمه به سگی که آن جاست می‌دهد. از او پرسید: چه چیز تو را به این کار وا می‌دارد؟ گفت: شرم می‌کنم که خودم بخورم و به او ندهم. حسن علیه‌السلام به او فرمود: از این جا حرکت نکن تا من برگردم. و خود نزد صاحب غلام رفت، او را خرید، باغی را هم که در آن زندگی می‌کرد خرید. غلام را آزاد کرد و باغ را به او بخشید.

و به جز این‌ها، سخن در کرم و بخشش او فراوان است که ما اکنون درصدد بیان آن‌ها نیستیم.

حلم و گذشت او چنان بود که به گفته‌ی مروان با کوه‌ها برابری می‌کرد. زهد و بی‌اعتنائی او به زیور دنیا آن چنان بود که به گفته‌ی محمد بن علی بن الحسین بن بابویه متوفی به سال ۳۸۱ هجری کتابی را به نام زهد الحسن علیه‌السلام به این صفت او اختصاص داد و در این باره همین بس که از همه‌ی دنیا یکباره به خاطر دین صرف نظر کرد.

او سرور جوانان بهشت و یکی از دو نفری است که دودمان پیامبر منحصرا از نسل آنان به وجود آمد و یکی از چهار نفری است که رسول خدا با آنان به مباهله‌ی نصارای نجران حاضر شد. یکی از پنج نفر اصحاب کساء و یکی از دوازده نفری است که خدا فرمانبری آنان را بر بندگانش واجب و فرض کرده است. او یکی از کسانی است که در قرآن کریم پاک و منزه از پلیدی معرفی شده، یکی از کسانی است که خدا دوستی آنان را پاداش رسالت پیامبر دانسته، یکی از آنان که رسول اکرم ایشان را هم وزن قرآن و یکی از دو دست‌آویز گران وزن قرار داده است. او ریحانه‌ی رسول خدا و محبوب اوست و آن کسی است که پیامبر دعا می‌کرد خدا دوستدار او را دوست بدارد.

افتخارات او به قدری است که یاد کردن آن‌ها به طول می‌انجامد و تازه پس از بیانی دراز به آخر نمی‌رسد.

پس از وفات پدرش، مسلمانان با او به خلافت، بیعت کردند. در همان مدت کوتاه حکومتش، به بهترین شکلی کارها را اداره کرد. در پانزدهم جمادی الاولی سال ۴۱ (بنابر صحیح‌ترین روایت‌ها) با معاویه قرار صلح منعقد

ساخت و با این کار هم دین را حفظ کرد و هم مؤمنان را از قتل نجات داد و در این کار بر طبق آموزش خاصی که دوران خلافت رسمی و ظاهری او هفت ماه و بیست و .به وسیله‌ی پدرش از پیامبر دریافت کرده بود، عمل کرد .چهار روز بود

پس از امضای قرارداد صلح، به مدینه بازگشت و در آن شهر اقامت گزید و خانه‌ی او برای ساکنان و واردان آن شهر، دومین حرم شد و او خود در این هر دو حرم، جلوه‌گاه هدایت و فرازگاه دانش و پناهگاه مسلمانان گشت. دور و بر او مردمی از شهرهای دوردست برای فهم و شناخت دین و سپس رفتن و قوم خود را از قهر و عذاب بیم دادن، گرد آمدند. و این‌ها همان شاگردان و حاملان دانش او و راویان از او بودند. حسن بن علی به خاطر علم و دانش فراوانی که خدا به او ارزانی داشته بود و هم به خاطر قدر و منزلت بلندی که در دل مردم داشت، تواناترین بشر بود .برای پیشوایی امت و رهبری فکری آنان و درست کردن عقایدشان و متحد ساختن و به هم بستن ایشان .نماز صبحگاه را که می‌خواند، تا برآمدن آفتاب در مسجد رسول خدا می‌نشست و به ذکر خدا می‌پرداخت :بزرگان و برگزیدگان مردم گرد او می‌نشستند و او با آنان سخن می‌گفت. ابن صباغ می‌نویسد

«مردم گرد او جمع می‌شدند و او با سخنان خود عقده‌های علمی را می‌گشود و ایرادهای مخالفین را پاسخ چون حج می‌گزارد، در هنگام طواف مردم برای این که به او سلام کنند آن چنان ازدحام ." می‌داد.» " ۱ !می‌کردند که گاه نزدیک بود خود او پایمال شود

او را بارها مسموم کردند (در یکی از فصول کتاب مشروحا خواهد آمد) در آخرین بار بود که احساس خطر کرد، به برادرش حسین علیه‌السلام گفت: «من به زودی از تو جدا خواهم شد و به پروردگارم خواهم پیوست. بدان که مرا مسموم و کبدم را تباه کرده‌اند. من خود، عامل و سبب این کار را می‌شناسم و در پیشگاه خدا از مسبب آن دادخواهی خواهم کرد.» "۲"

---

۱- *الفصول المهمه، ص ۱۵۹.*

۲- *اولویت از این رو که فرزند و پاره‌ی تن بلکه جزئی از او بود و کسی از فرزند به پدر و از جزء به کل نزدیک‌تر و اولی‌تر نیست. و اما اولویت به خانه‌ی پیامبر به این جهت که او وارث شرعی مادرش صدیقه‌ی طاهره و او یگانه وارث پدرش رسول خدا بود. فاطمه از پدر ارث می‌برد همچنان که سلیمان از داود. و دلیلی نیست که عمومات ارث در این مورد تخصیص خورده باشد.*

*صیغه‌ی تفصیل (در کلمه‌ی احق یعنی اولی‌تر و سزاوارتر) نظر به ابوبکر و عمر دارد که به خاطر سهمی که دختر هر یک در خانه‌ی رسول اکرم داشتند در آن جا مدفون شدند. عمل آنان دلالت می‌کند بر این که به عقیده‌ی آنان، زوجه از زمین نیز ارث می‌برد. این مسأله‌ی است مورد اختلاف علمای اسلام تا امروز. باری، عایشه و حفصه- بنابراین که از خانه‌ی رسول اکرم ارث می‌بردند- هر کدام داری یک سهم از هفتاد و دو سهم بودند، چون آن‌ها دو نفر از ۹ همسر پیامبر بودند و سهم همه‌ی همسران مجموعا یک هشتم از خانه بود، یعنی سهم هر یکی، یک نهم از یک هشتم مجموع خانه بوده است.*

*امروز برای ما وسعت اطاق پیغمبر معلوم نیست ولی باید فرض کنیم که ۷۲ قبر در آن می‌گنجیده است! و اگر نه باید گفت که ورثه‌ی صدیقه‌ی طاهره اجازه‌ی دفن آن دو نفر را در اطاق داده‌اند. راه دیگری که وجود ندارد.به هر صورت باید اعتراف کرد که حسن علیه‌السلام فرزند زهرا به پیغمبر و خانه‌ی او از هر کس اولی‌تر و سزاوارتر بوده است.*

ولی اگر نگذاشتند تو را به حق آن پیوندی که به خدا نزدیکت ساخته و به خویشاوندی نزدیکی که با پیامبر خدا داری سوگند می‌دهم که نگذاری به خاطر من قطره‌ی خونی ریخته شود. بگذار تا رسول خدا را ملاقات کنیم و نزد او از دشمنان دادخواهی نماییم و جفای مردم را به او بازگوییم.»

سپس سفارش‌های لازم را درباره‌ی خاندان و فرزندانش و آن چه از خود به جا گذارده بود، به او کرد. او را به آن چه پدرشان علی در لحظه‌ی مرگ وصیت کرده بود، وصیت کرد و جانشینی او را به شیعیان اعلام کرد. و در روز ۱۷۰ ماه صفر سال ۴۹ وفات یافت

ابوالفرج اصفهانی نوشته است: «معاویه می‌خواست برای پسرش یزید بیعت بگیرد و در انجام این منظور، هیچ چیز برای او گران‌بارتر و مزاحم‌تر از حسن بن علی (ع) و سعد بن ابی‌وقاص نبود. بدین جهت هر دو را با وسایل مخفی مسموم کرد.»

و بسی روشن است که فجایع بزرگی از این نوع، همچون تازیانه‌ای بر پیکر خواب رفته و تخدیر شده‌ی مردم بود که شعور و درک آنان را بر می‌انگیخت و احساس درد را در آنان زنده می‌کرد. اقطار اسلامی دهان به دهان خبر این پیشامد بزرگ را پخش کردند. در هر گوشه، موج شیون مردم از زمینه‌ی شورشی خبر می‌داد و در هر سال، بلند شدن غوغایی، دستگاه حکومت را به انقلابی تهدید می‌کرد. و خدای سبحان می‌گوید: «ستمگران به زودی خواهند دانست که به چه سرانجامی دچار می‌شوند.»

سبط ابن‌جوزی به سند خود از ابن‌سعد و او از واقدی روایت کرده: «حسن بن علی (ع) در هنگام احتضار گفت: (مرا در کنار پدرم رسول اکرم (ص دفن کنید. امویان و مروان حکم و سعید بن العاص که والی مدینه بود به پا خاستند و نگذاشتند! ابن‌سعد می‌گوید: یکی از مخالفان عایشه بود که گفت: هیچ کس نباید با رسول خدا دفن شود.»

ابوالفرج اصفهانی روایت کرده: «چون خواستند حسن بن علی (ع) را به خاک سپارند، آن زن بر استری نشست و بنی‌امیه و مروان و هر کس از یاوران و سپاهشان که در آن جا بودند، به کمک برداشت. و این جا بود که گوینده‌ای مسعودی نیز سوار شدن عایشه را بر استر خاکستری رنگ و دومین «...گفت: یک روز بر استر و یک روز بر شتر فرماندهی او را بر امویان بر ضد خاندان پیغمبر، ذکر کرده و گفته است:"۱"

---

۱- *مانند این نکوهش و سرزنش مؤدبانه را بیهقی نیز از حسن بصری نقل کرده، گوید:*

*«احنف بن قیس در روز جنگ جمل به عایشه گفت: یا ام المؤمنین! آیا از پیامبر خدا درباره‌ی این راه سفارشی و سخنی شنیده‌ای؟*

*گفت: نه، ابدا!*

*گفت: آیا در این باره در قرآن چیزی خوانده‌ای؟*

*گفت: قرآن همان است که شما می‌خوانید.*

*گفت: آیا هیچ دیده‌ای که رسول خدا در آن وقت که مسلمانان در اقلیت بودند و مشرکان در اکثریت، از زنان خود یاری طلبیده باشد؟*

*گفت: نه هرگز!*

*احنف گفت: در این صورت پس ما چه گناهی کرده‌ایم؟!»المحاسن و المساوی، بیهقی، ج ۱، ص ۳*

انبوهی از مردم گرد حسین بن علی (ع) اجتماع کرده و گفتند: ما را با آل مروان واگذار. به خدا قسم آنان در دست ما بسی حقیر و ناچیزند. فرمود: «برادرم وصیت کرده که نباید به خاطر او قطره‌ای خون ریخته شود و اگر این سفارش نمی‌بود، می‌دیدید که شمشیرهای خدا با آنان چه می‌کند. آن‌ها عهد میان ما و خود را شکستند و شرایط ما را زیر پا نهادند.» با این سخن به شرایط صلح اشاره می‌کرد.

حسن بن علی علیه‌السلام را از آن جا به قبرستان بقیع بردند و در کنار قبر جده‌اش فاطمه بنت اسد به خاک سپردند. در کتاب الاصابهٔ از واقدی و او از... ثعلبه نقل می‌کند که گفت: روزی که حسن بن علی علیه‌السلام وفات یافت و در بقیع مدفون شد، من حاضر بودم. انبوهی جمعیت آن چنان بود که اگر در بقیع سوزنی می‌افکندند بر سر انسانی می‌افتاد و به زمین نمی‌رسید.

## موقعیت سیاسی

### پیش از بیعت

برای روشن شدن موضوعی همچون موضوع مورد بحث ما که به طور دقیق نمی‌توان گفت تا چه حدی تحت تأثیر قضایای گذشته و همزمان بوده، کافی است که فقط اندکی به عقب بازگشته و برخی از اوضاع اجتماعی صدر اول را که مسلمانان پس از دوران نبوت، برای نخستین بار به آن رو آوردند، بررسی کنیم، با توجه به اثر عمیق شخص نبی اکرم در نفوس مسلمانان و تسلط و قدرت وی بر سازندگی جامعه و دست خلاقی که در پدید آوردن عناصر نشاط و تحرک در پیروان خود داشت در این مورد که ما از خاطرات گذشته برای ترسیم یک چهره‌ی زودگذر الهام می‌گیریم، کافی است که از هر جریانی فقط ارتباط آن را با موضوع خود و یا فقط جریانات مربوط به این موضوع را ذکر کنیم تا در پرتو این اسلوب، میزان تأثیر قضایای گذشته را در موضوع مورد بحث، به دست آوریم.

بزرگ‌ترین حادثه در تاریخ اسلام، درگذشت پیامبر خدا و از بین رفتن این تشعشع آسمانی بود که بر همه‌ی جهان فیض می‌بخشید. با این حادثه، عالم در ظلمتی شرآفرین فرو رفت و زمین با مرگ پیامبر از آسمان منقطع گشت، زیرا وحی همچون قاصدی میان آسمان و زمین و مایه‌ی پیوند آن دو به یکدیگر بود و مگر ممکن است زمین از آسمان بی‌نیاز گردد در حالی که رزقش در آن جا و زندگی‌اش و نشاطش و نورش و دینش از آن جاست. راستی اگر این جدایی و انقطاع، نهایی و قطعی و همیشگی می‌بود، برای دنیا وحشتی از این بالاتر و برای مسلمانان زیانی از این گران بارتر تصور نمی‌شد. ولی رسول خدا (ص) آزمایش دشوار و معصیت بزرگی را که مسلمانان بر اثر انقطاع وحی، به طور طبیعی به آن دچار خواهند شد، از پیش ادراک کرد و از روی مهر و رأفتی که به مؤمنان داشت، به آن‌ها خبر داد که میان آنان و آسمان، رشته‌ی واحدی برقرار خواهد ماند و مگر پس از این که رشته‌ی وحی منقطع شده، جز رشته‌ی آسمانی، رشته‌ی دیگری شایسته‌ی چنگ زدن و درآویختن وجود دارد؟...

فرمود: "۱"

---

۱- *این حدیث را «ترمذی» نقل کرده و آن، حدیث ۸۷۴ از احادیث کتاب کنز العمال، ص ۴۴، ج ۱، نیز هست. به همین ترتیب احادیث زیاد دیگری نیز کتب صحاح و مسانید اهل سنت نقل کرده‌اند. در بعضی از این احادیث چنین آمده:*

*«من در میان شما دو جانشین می‌گذارم: کتاب خدا را آن رشته‌ی برکشیده میان آسمان و زمین و عترتم یعنی خاندانم را، و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در قیامت وارد شوند.» در الکبیر، امام احمد و طبران.*

شایسته‌ی بحثی که در پیش داریم آن است که قبلا ببینیم: جامعه‌ی مسلمانان و یا آنان که مدعی بودند شایسته‌ی رهبری و نمایندگی جامعه‌اند، با عترت و خاندان رسول اکرم چه روشی در پیش گرفتند تا بتوانیم قضاوت کنیم که چگونه پاس پیامبر را در مورد خاندانش نگاه داشتند و حداقل تا آن جا که به بحث ما مربوط است از این موضوع باخبر گردیم. اگر عترت هر کس، خاندان و عشیره‌ی او باشند، علی علیه‌السلام بارزترین مرد خاندان پیامبر پس از آن حضرت است و اگر فرزندان و نوادگان او باشند، حسن علیه‌السلام مهتر فرزندان و ذریه‌ی آن حضرت است. و عرب کلمه‌ی عترت را در هر دو مورد- هم خاندان و هم فرزندان- به کار می‌برد.

ص) به آن دو دستگی و انشعاب )آری، مقدر شده بود که اجتماع مسلمان، بلافاصله پس از رحلت رسول اکرم تاریخی دچار شود: گروهی به توجیه و تأویل گفته‌های پیامبر پردازند و در مرداب تأویلات خود فرو روند و گروهی دیگر به گفته‌های صریح آن حضرت گردن نهند و بر سر آن گفته‌ها ایستادگی کنند. رسول اکرم در موضوع نامزدی مقام خلافت سخنان صریح زیادی فرموده که اکنون جای عرضه کردن آنها نیست. و ما این جا درصدد نیستیم که عقیده‌ی طرفداران تأویل را رد یا گفته‌ی گروه دوم را اثبات کنیم. چه، هر آن چه مورد توافق یا اختلاف میان دو گروه باشد، در ظرف خود با وضعی خاص واقع شده و بحث و مجادله‌ی ما واقعیت را دگرگون نخواهد کرد.

لیک ما به همراهی اهل تأویل و برای این که مخالفت آنان را با گفته‌های صریح پیامبرشان عذر نهیم، می‌گوییم: آن‌ها به نیابت از وحی- که رسول اکرم آن را پس از خود به قرآن و عترت خویش اختصاص داده بود و در این حدیث و احادیث فراوان دیگر بدان اشاره کرده بود- به نظر یک مسئله‌ی سیاسی نگریستند و بی‌آن که بخواهند با پیغمبر مخالفتی کرده باشند، آن را بیش از هر چیز مربوط به مصلحت دانستند و معتقد شدند که لزوم اطاعت فرمان پیامبر در مسائل سیاسی، وابسته به صلاحدید و نظر پیران مجرب و جهان دیده است؛ اگر آنان با اراده‌ی پیامبر توافق داشتند باید آن را پذیرفت و اگر توافق نداشتند، نظر آنان ملاک عمل است نه اراده‌ی پیامبر.

به این ترتیب خلافت از خاندان پیغمبر باز گرفته شد و به این صورت امکان یافت و شاید از نظر جمع کثیری از پیروان محمد (ص) پسندیده آمد که معاویه نیز روزی بر سر خلافت اسلامی با دیگران منازعه کند و خود را به دلیل مسن‌تر بودن برای حکومت شایسته‌تر بداند " ۱ " و جمعی از پیروان قوم همچون عمرو بن عاص، مغیرهٔ بن شعبه و ابوهریره‌ی دوسی نظر او را تأیید کنند. "۲"

---

۱- در این باره نامه‌ی معاویه را به امام حسن علیه‌السلام در شرح نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۳ ملاحظه کنید.

۲- برای تأیید این مطلب رجوع کنید به سخن صریح خود معاویه در این مورد (تاریخ مسعودی، در حاشیه‌ی کامل ابن‌اثیر، ج ۴، ص ۷۸- ۷۹) و بسیاری از شاعران پیشین ما قصائد خود را بر این اساس پرداخته‌اند. «مهیار دیلمی» در قصیده‌ی لامیه‌اش همین موضوع را در نظر داشته که می‌گوید:

*«و ما الخبیثان: ابن‌هند و ابنه*
*و ان طغی خطبهما بعد وجل*
*بمبد عین فی الذی جائابه*
*و انتما تقفیا تلک السبل.»*

*«آن دو پلید: معاویه و پسرش.*
*هر چند کارشان بزرگ و عصیان‌بار و هولناک بود.*
*در آن چه پدید آوردند، مبتکر نبودند.*
*بلکه این راه‌ها را از دیگران آموخته و دنباله‌رو آنان بودند.»*

*ادامه پاورقی* ←

*و هم استاد او «شریف رضی» که می‌گوید:*

*«الا لیس فعل الاخرین و ان علا*

*علی قبح الاولین بزائد.»*

*«کار دنباله‌روان- هر چند بزرگ-*

*زشت‌تر از کار پیشینیان نبود.»*

*و هم پیش از آن دو «کمیت اسدی» که می‌گوید:*

*«یصیب به الرامون عن قوس غیرهم*

*فیا اخرا اسدی له الشر اول.»*

*«تیراندازان از کمان کسی جز خودشان تیر می‌افکنند.*

*ای بسا به دنبال آمده‌ای که زمینه‌ی شر را پیشینش برای او فراهم آورده است.»... و از این گونه شعر فراوان دیگر*

---

این مطلب دیری پوشیده نماند. سنگ زاویه‌ای این انحراف و عقب‌گرد، همان بود که آن روز در مدینه کار گذارده سقیفه‌ی بنی‌ساعده» بر محور آن به وجود آمد و در آن، رشته‌ای جدید، برتافته و به کار گرفته شد که با » شد و رشته‌ی الهی متصل میان آسمان و زمین و مورد نظر رسول اکرم (ص) در حدیث مزبور مغایرت داشت. رشته‌ای که .می‌خواستند تا آخر با تاریخ همپا و همراه باشد

در زیر آن «سر پوشیده» حوادثی واقع شد که برانگیزنده‌ی احساسات نهانی و : و به گفته‌ی بولس سلامهٔ امواج تمایلات و خواسته‌هایی به هر سو پراکنده شد، همچون شاخه‌های خاربنی .پدیدآورنده‌ی کجروی‌ها گشت سبز و نو رسیده، و پر از تیغه‌ی خار و پرآفت.

صاحب اصلی خلافت، در برابر آن جمع تأویل‌گر، روشی در پیش گرفت که شایسته‌ی او و نمایشگر روح بزرگ او و هم ضامن حفظ و حراست اسلام می‌توانست بود، آخر مگر نه او تنها واسطه‌ی خلق خدا با آن رشته‌ی آسمانی و الهی است؟ تا آن اندازه که برای هشیار کردن افکار مسلمانان و توجه دادن ملت به حق از دست رفته‌اش لازم یکی از یارانش از او پرسید: چگونه دست شما را از " 1 "می‌دید، بیعت با مسندنشین را به تأخیر افکند و پس از «این یک انحصارطلبی بود :این منصب کوتاه کردند با این که از همه کس به آن سزاوارتر بودید؟ در پاسخ فرمود که جمعی به آن حرص ورزیدند و جمعی دیگر بزرگوارانه از سر آن گذشتند. داوری در این قضیه با خداست و ." بازگشتگاه، قیامت است و تو اکنون از آن چه به کارت نیاید پیگیری مکن.» " ۲

---

۱- *معاویه در نامه‌ای که به وسیله‌ی ابوامامه باهلی برای آن حضرت فرستاد، نوشت:«در بیعت او- یعنی ابوبکر- سستی و درنگ کردی تا آن گاه که همچون شتر نر سرکش، به جبر و قهر به سوی آن رانده و کشیده شدی.*

۲- *ترجمه‌ی مثل معروف عربی: «فدع عنک نهبا صیح فی حجراته» است که در متن گفتار آن حضرت آمده و دنباله‌ی آن چنین است: و هلم الخطب فی ابن ابی‌سفیان... یعنی فعلا به ماجرای معاویه بپرداز که موضوع روز است و نه به آن چه به هر صورت گذشته و از دسترس فکر و عمل امروز خارج است. در این گفتار علوی، درسی است بزرگ و کارآموز برای صاحبان دل بیدار و گوش شنوا. «مترجم»*

.و در این سخن، نشانه‌ی کامل نارضایی و خشم باطنی و در عین تسلیم و تحمل آن حضرت را می‌توان دید
رقیبانش پرتو نور او را ندیدند. چشم‌های آنان را پرده‌ای از کینه و دشمنی فرو گرفته بود. سابقه و جهاد او و خویشاوندی و دامادی و برادری او با پیغمبر و دانش و عبادت او و گفته‌های صریح رسول خدا درباره‌ی او- که آن روز بیش از امروز در دسترس بود- هیچ یک را انکار نمی‌کردند، ولی به خاطر همین برتری‌ها و امتیازات فراوانش به او کین می‌ورزیدند و پیگیری او را در حق‌گویی و حق‌جویی و شمشیر بران او را که نهال اسلام را در صحنه‌های پیکار مقدس برنشانده و دشمنان خونین و خونخواهی از میان همین مردم برای صاحب خود تراشیده بود!، دشمن جوانی او را بر او خرده می‌گرفتند. چه، او در آن روز چهارمین دهه‌ی عمر را می‌گذرانید و چه جای .می‌داشتند شگفتی اگر پیران سالخورده، شرط خلافت بلافصل رسول خدا را سنینی در حدود هفتاد سالگی- مثلا- بدانند؟! دیگر توجه نداشتند که در اسلام، امامت و پیشوایی امت نیز منصبی همچون نبوت است؛ هر چه در نبوت رواست در امامت هم رواست و هر چه برای عظمت پیامبری شایسته نیست، برای امامت نیز پسندیده نیست. در این صورت، دیگر اجتهادی که نتیجه‌اش شرط بودن پیری است در مقابل نصب قاطع، چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟ !و ملاحظات سیاسی را با وجود گفته‌های خدا و تصریح‌های پیامبر، چه مایه و وزنی خواهد بود؟

سنین عمر علی در روز وفات پیامبر (ص) با سنین عمر عیسی بن مریم در روز عروج به آسمان، برابر بود. شگفتا! روا بود که عیسی در آخرین روز نبوتش به سی و سه سالگی برسد، ولی روا نبود که علی علیه‌السلام در آخرین روز پیشوایی و امامتش در این مرحله از عمر باشد؟!.... مرحله‌ای که خدا برای ساکنان بهشتش در آن جهان مقرر کرده است! اگر این سن، بهترین سنین عمر آدمی نمی‌بود، خدا آن را برای بندگان برگزیده‌اش در بهشت معین .نمی‌فرمود

نمی‌پسندیدند که نبوت و خلافت در »قرابت و خویشاوندی نزدیک او را با پیغمبر، نقیصه‌ی دیگر او می‌شمردند و یک خاندان جمع شود» حالا چه شده بود که فضیلتی را نقیصه‌ای می‌دانستند و چگونه خویشاوندی با شکل نزدیک‌ترش را مانع خلافت می‌شمردند، ولی با شکل دورترش را دلیل خلافت و تنها برهان در برابر رقبای بیگانه... .سئوال‌هایی بدون پاسخ است

آنها پنداشتند این به سود اسلام و به مصلحت جامعه‌ی مسلمان است که خلافت را از خاندان پیغمبر جدا کنند و میدان را برای فعالیت‌ها و قدرت‌نمایی‌های خاندان‌های دیگر در راه تصرف عالی‌ترین منصب دینی باز گذارند. .منصبی که طبیعتا از قلمرو قدرت‌نمایی و تصرف ماهرانه و فاتحانه بسیار دور است

و خلاصه، منظور و هدف مهمی که پیغمبر با اصرار و احتیاط برای امت و عترت در نظر داشت و به خاطر آن، حوادثی که بعد از این، در عالم اسلام پیش آمد، دل‌های .خلافت را به عترت سپرد، از چشم آنان پوشیده ماند بیدار را به حقانیت عمل پیغمبر (ص) خطای مدعیان متوجه کرد زیرا همین تفکیک خلافت از عترت بود که آن همه اختلافات تاریخی خونین را میان دلباختگان خلافت به وجود آورد و آن فجایع بزرگ را در عالم اسلام واقع ساخت و منشأ پیش آمدهای زیان‌بخشی در راه تحقق وضع ایده‌آل اسلام شد. به طوری که اگر خلافت اسلامی از نخستین روز به راه طبیعی و روشن خود می‌رفت، یعنی کسی جز خدا در آن دخالتی نمی‌کرد و اجتهادها و .سیاست‌های بشری آن را آلوده نمی‌ساخت، مسلمانان از این پیشامدها در امان بودند

« و ما کان لمؤمن و لا مؤمنهٔ اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرهٔ من امرهم و من یعص الله و رسوله فقد ضل ضلالا مبینا ».

«هیچ مرد و زن مؤمن را مجال آن نیست که چون خدا و رسولش در امری حکم کردند، ایشان در امرشان به اختیار و میل خود باشند. و هر آن کس که خدا و رسولش را نافرمانی کند به گمراهی نمایانی دچار شده است.»

مگر این کشمکش‌های خونین و مخاصمت‌های دراز مدت، میان خاندان‌های برجسته‌ی مسلمان که از نسلی به نسل دیگر به ارث می‌رسید، موجبی غیر از همان باز گذاردن میدان خلافت برای هر کس و ناکسی داشت؟ و مگر خون‌ریزی‌های فجیعی که در دوره‌های مختلف تاریخ اسلام پیش آمد، میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه؛ میان بنی‌زبیر و بنی‌امیه؛ میان بنی‌عباس و بنی‌امیه؛ میان علویان و بنی‌عباس... جز نتیجه‌ی طبیعی گسستن این قید و بند دینی چیزی بود؟ همان قید و بندی که رسول خدا آن همه برای تحکیم و تثبیت آن احتیاط و دقت به خرج می‌داد؛ چنان که گویی از پیش این حوادث اسفبار را می‌دید و درصدد جلوگیری از بروز آن بود.

اگر کشتن بود و اگر به دار آویختن و - و مگر فجایعی که درباره‌ی خاندان پیغمبر مرتکب شدند و هر کدام آن‌ها اگر اسیر کردن یا آواره ساختن- در نوع خود بی‌نظیر بود، موجبی جز همان نخستین اشتباه داشت؟ همان اشتباهی که سیاست و طرح نبوی در مورد امت و عترتش را پایمال کرد و مصلحتی را که آن حضرت برای امت و آری؛ آنها عمق این سیاست دوراندیش را درنیافتند و چون سرگرم سیاستی عترت در نظر داشت نادیده گرفت. این عذر ظاهری آنان بود که به جز آن دیگر بودند «اجتماع نبوت و خلافت در یک خاندان» را خوش نداشتند. عذر دیگری که بتوان آشکارا به مردم گفت، نیافته بودند. اما عذر باطنی آنان چه بود؟... کسی جز دانای نهان، از آن آگاه نیست، ولی گمان بیشتر آن است که از خاطرات خونین جنگ‌های مقدس دعوت اسلامی و یا از حس حسادت به راستی که عشق که به گفته‌ی حدیث: «دین را آن چنان می‌خورد که آتش، هیزم را» بیرون نبوده است ریاست و هوس حکومت، خطرناک‌ترین بیماری‌های روانی بشر و کارگرترین آنان در مزاج نیرومند رهبران و مدعیان رهبری است.

نبوت و امامت از این رو که هر دو از منصب‌های الهی هستند، داخل در قلمرو سیاست به معنای متعارف آن نیستند و هر سیاستی که در دستگاه نبوت و یا در یکی از توابع اداری و تشکیلاتی آن مشاهده شود، خود جزئی از دین و مربوط به آن است و یگانه مرجع با صلاحیت در همه‌ی این امور، صاحب دین و رهبر دینی است و رأی و سخن او، آخرین و حتمی‌ترین رأی و سخن در آن باره می‌باشد.

اینک برای این که ارتباط روشن‌تر این مطلب با موضوع مورد بحث ما روشن شود، به نامه‌ی تظلم‌بار و عتاب‌آمیزی که حسن بن علی علیه‌السلام در آغاز خلافتش برای معاویه نوشت، اشاره می‌کنیم. در آن نامه، چنین آمده بود: " 1 " ،

---

*1- یکی از بزرگ‌ترین خسارت‌هایی که به تاریخ اهل بیت وارد شده، این است که در تاریخ، اثری از این مباحثات و گفت‌وگوها نیست و ما جز به بخش کوچکی از آن که تصادفا از کنترل و سانسور دشمن درامان مانده، دسترسی نداریم. این جاست که من به یاد گفته‌ی شاعر نوآور حاج عبدالحسین ازری می‌افتم:«در زمان خود، آن چه را که هواها و هوس‌ها می‌نویسند، بخوان تا از سرگذشت ماجراهایی که از روزگاران گذشته به جا مانده، آگاهت کنند.»*

ولی او همانند عرب با ما به انصاف نگرایید. قریشیان حکومت را به نیروی استدلال خود و به یاری انصاف عرب گرفتند، ولی چون نوبت استدلال ما و انصاف آنان فرا رسید، ما را دور کردند و به اتفاق و اجتماع، ستم و جفا درباره‌ی ما روا داشتند و خود زمام کار را به دست گرفتند. باری، وعده‌گاه ما و آنان، پیشگاه خداست و اوست یاور و سرپرست ما در آن روز، از این که جمعی حق ما و حکومت خاندان ما را غاصبانه مورد دستبرد قرار داده‌اند، بسی درشگفت بودیم. لیکن از آن جا که آن‌ها مردمی صاحب فضیلت و با سابقه در اسلام بودند و از منازعه با ایشان چشم پوشیدیم، مبادا که منافقان و مخالفان دین، دستاویزی برای شکست دین بیابند یا راهی به سوی اخلال‌گری و فساد پیدا کنند.

ولی امروز- ای معاویه!- به جاست که همه کس از دست‌اندازی تو بدین منصب و مسند در شگفت فرو روند! چه، تو به هیچ بابت شایسته‌ی این مقام نیستی، نه فضیلت و خصلت ستوده‌ای از تو به یاد است و نه اثر نیک و پسندیده‌ای.... و افزون از همه آن که تو دست پرورده‌ی یکی از گروه‌های معاند و فرزند سرسخت‌ترین دشمن قریشی رسول خدا و قرآنی!..... خدای بینای کار توست و عنقریب بر او وارد خواهی شد و خواهی دانست که پایان کار به سود کیست!!» "[1].

چنان که می‌بینید، امام حسن علیه‌السلام شگفتی خود را از دست‌اندازی غاصبانه‌ی معاویه به مسند خلافت، دنباله‌ی شگفتی‌اش از رفتار غاصبان نخستین قرار می‌دهد و آن دو را با «فاء عطف» به یکدیگر متصل و مربوط می‌سازد و از این جاست که ارتباط این دو قضیه آشکار می‌شود و نیز حقایق دیگری مربوط به این دو برادر یا مربوط به پدر و مادرشان و یا مربوط به حقوق عمومی روشن می‌گردد.

ما اکنون چون نمی‌خواهیم از آن بحث‌ها جز آن چه را که با متن موضوع ما ارتباط کامل دارد چیزی بیان کنیم، از ورود در این مقوله‌ها خودداری می‌کنیم. "[2]"

---

*۱- شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۲.*

*۲- این مطلب به صراحت در نامه‌ای که معاویه برای محمد بن ابی‌بکر فرستاد، ذکر شده است. وی در آن نامه خطاب به پسر ابوبکر می‌نویسد: «پدر تو و فاروقش اولین کسانی بودند که او را- یعنی علی علیه‌السلام را- از حقش باز داشتند و با او سر مخالفت گرفتند. در این کار هر دو یک سخن و همداستان شده بودند. سپس او را به بیعت خود فراخواندند و چون او در بیعت با آنان سستی و درنگ کرد، از همه سو آهنگ او کرده و تصمیم بزرگی برای او گرفتند. بالاخره او تن به بیعت ایشان داد، ولی ایشان تا زنده بودند او را در کار خود شریک نساختند و بر اسرار خویش محرم ندانستند.»*

*سپس می‌افزاید: «اگر روش کنونی ما بر حق و صواب است، آن کس که نخست این روش را انتخاب کرد پدر تو بود و ما دنباله‌روان و شریکان اوییم؛ اگر او بدین روش دست نمی‌زد ما نیز با پسر ابی‌طالب مخالفت نمی‌کردیم و کار را بدو تسلیم می‌نمودیم؛ لیکن او در این کار پیشقدم شد و ما نیز به دنبال او به راه افتادیم....»تاریخ مسعودی، بر حاشیه‌ی تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۷۹- ۷.*

با موفقیت سریعش نشان داد که طرح آن به وسیله‌ی کارگردانانش از مدت‌ها پیش سابقه داشته است. بنابراین خیلی ساده می‌توان از این طرح، جهت‌گیری و جبهه‌بندی خاص مدعیان را در برابر اهل‌بیت که دارای آثاری، چه در آن هنگام و چه پس از آن بود، استنباط کرد ".[1]"

نه آن نخستین خلیفه که برای خود جانشین معین کرد، آنان را مقدم داشت و نه آن دیگری که خلیفه را در سه تن از شش تن قرار داد، با آنان به انصاف عمل کرد. پس از ماجرای خانه‌ی عثمان نیز اگر اختیار تعیین خلیفه به دست ملت نمی‌افتاد تا آخر، در هیچ یک از دوره‌های تاریخ اسلام، خاندان پیغمبر سهمی از حکومت و خلافت نمی‌یافتند. نتیجه‌ی دیگر این جبهه‌بندی آن بود که معارضه و ضدیت و مخالفتی عمیق و ریشه‌دار با دو دوره‌ی حکومت هاشمی، یعنی دوره‌ی پنج ساله‌ی حکومت امام علی علیه‌السلام و حکومت چند ماهه‌ی امام حسن علیه‌السلام به وجود آورد. شواهد فراوان این گفته را در جنگ‌های بصره و صفین و سپس مسکن باید جست‌وجو کرد ". [2]" سعد بن ابی‌وقاص؛ اسامهٔ بن زید؛ محمد بن مسلمهٔ؛ قدامهٔ بن مظعون؛ عبدالله بن سلام؛ حسان بن ثابت؛ اباسعید خدری؛ زید بن ثابت؛ نعمان بن بشیر و.... آن نشستگان که بی‌طرفی اختیار کرده و از بیعت امام علی و امام حسن علیهماالسلام سر باز زدند، شواهد دیگری بر این گفته، موجود است.

این معارضه و ضدیت، دارای میدان‌های مختلف و رنگ‌ها و شکل‌های گوناگون بود و از آن جمله قیافه‌های مهمل و منفی و گریزان از تکلیف که رهبران عترت، چه در مدینه و چه در کوفه با آن‌ها مواجه بودند.

«ای مرد نمایان نامرد! ای فکر شما چون وگرنه، چه دلیل داشت که علی علیه‌السلام بر فراز منبر کوفه فریاد بزند: خواب مشوش کودکان و اندیشه‌ی عروسان حجله‌نشین! کاش شما را نمی‌دیدم و نمی‌شناختم. وه که چه آشنایی ندامت‌بار و غم‌انگیزی.....! مرگ بر شما که دل مرا به درد آوردید و سینه‌ام را از خشم مالامال ساختید و جام اندوه را جرعه جرعه در گلویم ریختید و با نافرمانی و سست عنصری، نقشه‌ی مرا باطل کردید...» ". [3]

و سخنان دیگری از این قبیل که در خطب و کلمات او فراوان است.

---

۱- *در سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام شواهد زیادی بر این موضوع می‌توان یافت. از جمله: «به خدا سوگند که از روز رحلت پیغمبر خدا تاکنون همواره مرا از حق خود کنار زده و به ناحق آن را در انحصار خود درآورده‌اند.»«بارالها من از قریش و یاورانشان به تو شکایت می‌آورم؛ زیرا آن‌ها پیوند خویشی خود را با من بریدند و مقام مرا کوچک شمردند و بر سر آن چه از من است به اجماع با من به منازعه برخاستند.*

۲- *مسعودی در مروج الذهب (حاشیه‌ی ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۱۷۹- ۱۷۸) می‌نویسد:«ولی عبدالله بن عمر پس از این تاریخ با یزید و هم با حجاج به عنوان نماینده‌ی عبدالملک بن مروان بیعت کرد!»به عقیده‌ی مسعودی این نشستگان را باید «عثمانیان» نامید و ابوالفدا (ج ۱، ص ۱۷۱) بهتر دانسته که آنان را معتزله (کناره گیرندگان) بنامد. چه، آنان از بیعت علی علیه‌السلام کناره گرفتند. و اما من (مؤلف) معتقدم که این‌ها نه عثمانی‌اند و نه معتزل. این‌ها کسانی هستند که مردند و امام زمانشان را نشناختند.*

۳- *نهج‌البلاغه، قسمتی از خطبه‌ی ۲۷.*

آیا این قیافه و وضع منفی، جلوه‌ای از همان ضدیت و معارضه نیست که در همه‌ی مراکز بزرگ حکومت علی علیه‌السلام بذر پلید خود را پاشیده بود و مردم را با بهانه‌های گوناگون از یاری آن حضرت باز می‌داشت؟
البته نباید عوامل دیگری را که همچون جبهه‌گیری مزبور در ایجاد این ضدیت به هر دو شکلش- شکل مبارزه‌ی جای تردید نیست که آن عدالت .مثبت مسلحانه و شکل خودداری از کمک و یاری- تأثیر داشت از یاد ببریم قاطع و مساوات دقیق که بی‌گمان نشانه‌ی بارز حکومت آن دوره و همه‌ی حکومت‌های هاشمی قرن اول بود نیز عامل دیگری برای احساس نوعی مضیقه و فشار، لااقل در میان یک طبقه از مردم که با اطاعت مطلق و اخلاص و .صمیمیتی که در صلح و جنگ از آن گزیر نیست، سازگار نبود
شرایط خاص آن زمان و فتوحاتی که مردم را بر خزائن کشورهای مغلوب مسلط ساخته بود و جلوه‌های نوین زندگی که برای آن مردم تازگی داشت نیز عامل مهمی بود برای ایجاد یک نوع تیرگی روان که لازمه‌ی آن، حرکت .در جهت عکس نور و روشنایی است
بحران این جبهه‌بندی و جهت‌گیری که یک ربع قرن روی آن فعالیت شده بود، در دوران حکومت علی علیه‌السلام، .یعنی پیش از روزگار بیعت با حسن بن علی علیه‌السلام خلاصه می‌شد
حسن، فرزند ارشد علی و ولیعهد وی و شریک غم و شادی و خوشی و ناخوشی او بود. درد او را احساس می‌کرد و از رنج او، رنج می‌برد. با دنیایی که پدرش را احاطه کرده بود، قوم و عشیره، عامه‌ی ملت، دشمنان و مخالفان، به طور کامل آشنایی و ارتباط داشت. از آن چه در پیرامونش می‌گذشت اندوهی نهانی و بزرگ داشت و در این اندوه، برادرش حسین نیز با او شریک بود، همچنان که در برادری... و همین رنج و اندوه نهان پسران پیغمبر، نمایشگر :نحوه‌ی رفتار امت با عترت آن حضرت و نمونه‌ای از پاسخ آنان به این گفته‌ی رسول خدا بوده که
لیکن حسن بن علی از سویی با دیدن «.بنگرید تا پس از من چگونه جانب مرا در مورد عترتم نگاه خواهید داشت اوضاع ناگوار محیط، چنان رنج جانکاهی در دل داشت، از سوی دیگر مشاهده‌ی یاران ارزنده‌ی پدرش که نمودار کامل دلیری و مردانگی و فداکاری و اخلاص بودند و بی‌هیچ طمع یا شائبه‌ی هوا و هوسی، در راه خدا جانبازی .می‌کردند، روزنه‌ی امیدی در دلش می‌گشود
در میان این گروه، فرماندهان نظامی، خطبای زبردست، فقها و قاریان قرآن و برگزیدگانی بازمانده‌ی بانیان اسلام دیده می‌شدند و به حق، گروهی بودند که امیرالمؤمنین در جنگ و صلح به آنان اتکاء داشت و پایه‌ی اساسی .حکومت هاشمی در برابر پیشامدها و حوادث خطرناک، بر دوش آنان قرار گرفته بود
این‌ها مسلمانانی بودند که به عهد و پیمان خود با پیغمبر در مورد بازماندگان آن حضرت وفادار مانده و این تعهد را که از آنان همچون خود و فرزندانشان حمایت و دفاع کنند، از یاد نبرده بودند. بنابراین چرا حسن بن علی (ع) از آنان در مورد پدرش یا برای آینده‌ی خودش رایحه‌ی امید استشمام نکند؟
این‌ها مؤمنان راستینی بودند که به سخنان خداوند درباره‌ی خاندان پیامبر، ایمان آورده و به جانشینی علی و مرتبه و منصبی که به او اختصاص داده و او را برای آن ساخته و پرداخته، از دل و جان گرویده و علی را آن چنان که شایسته‌ی اوست، درک کرده بودند. و مگر نه علی همان قهرمانی است که مسلمانان پس از رسول اکرم (ص) کسی را در اخلاص و صمیمیت و فداکاری در راه اسلام و علاقه‌مندی به مصالح عمومی ملت مسلمان و پایداری در عدالت و گسترش معلومات به پایه‌ی او ندیده بودند و به یاد نداشتند؟

انکار دیگران، از کبریا و عظمت مقام علی نمی‌کاست. این‌ها کسانی بودند که خلأ روحشان با هوس‌ها و طمع‌ها انباشته شده بود و در دستگاه علی، جایی برای طمع و هوس افراد وجود نداشت. این گونه کسان باید همیشه در دنیایی دور از دنیای علی و با ملاک‌ها و معیارهایی مغایر ملاک‌ها و معیارهای علی زندگی کنند و در اردوگاهی که مبنای آن بر معامله‌گری و خرید و فروش حکومت و منصب است، به سر برند.

با علی باید همان جمع برگزیده و آزمایش شده‌ی او، آن مسلمانان راستین و درست‌اندیش باشند، همچون: عمار بن یاسر، خزیمهٔ بن ثابت ذوالشهادتین، حذیفهٔ بن الیمان، عبدالله بن بدیل و برادرش عبدالرحمن، مالک بن الحارث اشتر، خباب بن الارت، محمد بن ابی‌بکر، ابوالهیثم بن التیهان، هاشم بن عتبهٔ بن ابی‌وقاص (مرقال)، سهل بن حنیف، ثابت بن قیس انصاری، عقبهٔ بن عمرو، سعد بن الحارث، ابوفضاله‌ی انصاری، کعب بن عمرو انصاری، قرضهٔ بن کعب انصاری، عوف بن الحارث بن عوف، کلاب بن الاسکر الکنانی، ابولیلی بن بلیل....

و مردان دیگری از این ردیف، که فرماندهان میدان جنگ و شب زنده‌داران محراب عبادت بودند، ظلم را تقبیح می‌کردند و بدعت‌ها را بزرگ می‌شمردند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند و به سوی مرگ در راه خدا بر یکدیگر پیشی می‌جستند چنان که دیگران به سوی هدف‌های مادی.

خوب است این مطلب را هم در این جا یادآور شویم که همه‌ی این برگزیدگان منتخب، در میدان‌های جنگ و در کنار علی علیه‌السلام شهید شدند و تنها در جنگ صفین شصت و سه تن از بدریان شربت شهادت نوشیدند و خسارت جنگ‌های متوالی سه ساله چند برابر این عدد بود. در این صورت، دریچه‌ی امیدی که حسن بن علی از وجود این یاوران بااخلاص به روی خود گشوده می‌یافت، چگونه وضعی می‌توانست داشته باشد؟ و آیا پس از فقدان آن یاران وفادار، برای او به جز آن رنج نهادن که باگذشت زمان چند برابر شده بود، چه احساسی به جا می‌توانست ماند؟ اردوگاه علی با از دست دادن مراکز ثقل خود و خالی شدن از بهترین مردانش، به بزرگ‌ترین مصیبت دچار شد و خود آن حضرت- همان طور که در کنار بدن‌های بی‌جان جمعی از یاران شهیدش گفت- به عمری که سر تا سر اندوه و ملال و ناخشنودی بود، دچار گشت.

علی هر چه در آفاق گسترده و وسیع قلمرو قدرت و حکومت خود نظر افکند، در میان انبوه مردمی که در این محدوده می‌زیستند، کسی که دارای روح فعال و پرنشاط یا خصلت‌های پسندیده و برتر آن شهیدان باشد نیافت. تعداد اندکی هم که به آنان شباهت داشتند آن قدر نبودند که در جنگ یا صلح بتوان به آنان امید بست.

بی‌شک اگر بیان قوی و مؤثر علی در خطبه‌هایش و هم مرتبت و شأن عظیم او در دیده‌ی مستمعانش نمی‌بود، هرگز پس از فقدان آن یاران برگزیده، نه سپاهی می‌توانست گرد آورد و نه رکن قابل اطمینانی می‌توانست داشته باشد. اوضاع و احوال چنین پیش آورد که علی از یک سو با قطع رابطه‌ی بعضی از سران مواجه شود و از سوی دیگر با دشمنی مسلحانه بعضی دیگر، و بالاخره از یک طرف هم با سست عنصری و فرومایگی و جفای پیروان و یارانش که «نه برادران وقت راحت بودند و نه آزادمردان هنگام بلا.»

راستی چه دشوار است آن زندگی که نه فروغ امیدی در آن دیده شود و نه انتظار موفقیتی برده شود و بندگان این بود که- آن دنیای ناچیز گذرا را به آخرت ابدی فروشان- همه رخت بربسته و رفته باشند. شایسته‌ی خدا «خدایا شقاوت مرادی را زودتر برسان».می‌شنیدند می‌گوید:

چرا شقی‌ترین مردم محاسنم را به خون سرم رنگین نمی‌کند؟ :یا می‌گوید

به خدا سوگند دوست می‌دارم که خدا مرا از میان شما بیرون برد و به سوی رحمت :با خطاب به مردم می‌فرماید درود بر او روزی که ولادت یافت؛ و روزی که از همه جلوتر به اسلام گروید؛ و روزی که با .خویش فرا خواند شمشیر خود اسلام را پرداخت؛ و روزی که آزمایش خود را داد؛ و روزی که وفات یافت؛ و روزی که زنده و .برانگیخته خواهد شد

علی وفات یافت و آن وضعیت و موقعیت نامطلوب را که با این سه خصلت، مشخص می‌شد: نداشتن یاور، مواجه .بودن با دشمنی مسلحانه، عدم همکاری افراد مؤثر، برای جانشین و زمامدار بعد از خود به جا گذارد

## بیعت

اگر دین در منطق اسلام، آن چیزی است که پیامبر خدا ابلاغ می‌کند، زیرا فقط اوست که از روی هوس سخن و اگر خلیفه، در نظام اسلامی آن کسی است که پیغمبر به حکم آن که ...نمی‌گوید و گفته‌اش وحی الهی است ...بالاترین مرجع در اثبات و نفی است، او را به دین مقام منصوب می‌کند

...پس حسن بن علی بی‌هیچ گفت و گو، خلیفه‌ی شرعی است؛ مردم با او بیعت بکنند یا نکنند

رسول اکرم (ص) او را به نام و نشان در ردیف خلفای دوازده‌گانه‌اش معرفی کرده است. این گفته‌ی پیغمبر را و علمای شیعه بر روایت آن اجماع کردند و باز هر دو فرقه "علمای اهل سنت در احادیث فراوانی روایت " ۱ :متفق‌اند که رسول اکرم به او و برادرش فرمود

---

*۱ این احادیث را به تفصیل در کتاب ینابیع الموده، ج ۲، ص ۴۴۰ به نقل از حموینی در فرائد السمطین و از موفق بن احمد خوارزمی در کتاب مسند، می‌توان یافت. نیز: ابن الخشاب در تاریخش و ابن الصباغ در الفصول المهمهٔ و حافظ کنجی در البیان و اسعد بن ابراهیم بن الحسن بن علی حنبلی در کتاب اربعین و حافظ بخاری (خواجه پارسا) در کتاب فصل الخطاب، آن را روایت کرده‌اند.*

." شما هر دو امام و پیشوایید و مادرتان را حق شفاعت است.» " ۱»

:همچنین در حالی که به حسین اشاره می‌کرد، فرمود

." این امام است، پسر امام است، برادر امام است، پدر نه امام است.» " ۲»

پدرش امیرالمؤمنین هنگامی که بیمار شد به او دستور داد که در نماز بر مردم امامت کند " ۳ " و در آخرین :لحظات زندگی، او را به این صورت وصی خود قرار داد

«.پسرم! پس از من، تو صاحب مقام و صاحب خون منی»

و حسین و محمد و دیگر فرزندانش و رؤسای شیعه و بزرگان خاندانش را بر این وصیت گواه ساخت و کتاب و :سلاح خود را به او تحویل داد و سپس فرمود

پسرم! رسول خدا به من دستور داده است که تو را وصی خود سازم و کتاب و سلاحم را به تو تحویل دهم، » همچنان که آن حضرت مرا وصی خود کرده و کتاب و سلاحش را به من داده است و مرا مأمور کرده که به تو «.دستور دهم در آخرین لحظات زندگی‌ات، آن‌ها را به برادرت حسین بدهی

:سپس به حسین رو کرد و فرمود

«.و به تو نیز امر فرموده است که این همه را به این پسرت واگذار کنی»

:و سپس دست علی بن الحسین را گرفت و گفت

رسول خدا به تو نیز دستور داده که آن‌ها را به پسرت محمد بن علی بسپاری. به او سلام پیغمبر و مرا برسان!» " » ." ۴

همه‌ی کتاب‌های حدیث که متعرض موضوع مزبور شده‌اند، آن را به همین صورت ذکر کرده و روایات مربوط به آن را با سندی صحیح و از راه‌های مورد اطمینان به منابع اصلی خبر، یعنی ائمه‌ی اهل بیت علیهماالسلام و غیر آن‌ها متصل کرده‌اند. این صورت با وضعیتی که برحسب قاعده و حدس در آن چنان شرایطی باید به وقوع پیوسته باشد نیز متناسب و قابل تطبیق است. و راستی جز این، صورتی که شایسته و صحیح باشد کدام است؟

---

۱. *الاتحاف بحب الاشراف، تألیف شبراوی شافعی، (ص ۱۲۹، چاپ مصر) و نزهة المجالس، تألیف صفوری شافعی، ج ۲، ص ۱۸۴.*

۲. *ابن‌تیمیه در المنهاج، ج ۴، ص ۲۱۰ .*

۳. *مسعودی، حاشیه‌ی تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۶۱.*

۴. *اصول کافی، ص ۱۵۱ و کشف الغمة، ص ۱۵۹ و جز آن‌ها.*

" 1 " :این روش شیعه‌ی امامیه در اثبات امامت است

در همین ضمن یا به مناسبتی دیگر، نام یک یک آنان را نیز معین می‌کند تا آخرین نفر که مهدی منتظر است و خدا به دست او جهان را که پر از ستمگری و تجاوز شده است، سرشار از عدالت اجتماعی و روش‌های انسانی نصوص و گفته‌های صریحی از هر امام به طور خاص، امام و پیشوای واجب الاطاعه‌ی بعد از خود را .خواهد کرد .تعیین می‌کند

علاوه بر این‌ها، تفوق علمی و عملی و اخلاقی و کرامت‌های هر یک از امامان نیز، دلیل‌های وجدانی دیگری هستند در این میان، بیعت کردن مردم، شرط امامت امام نیست. مردم می‌باید با .که دو نوع دلیل قبلی را تأیید می‌کنند کسی که نصوص و گفته‌های صریح پیغمبر بر او منطبق است بیعت کنند و امامیه بیعت کس دیگر را صحیح .نمی‌دانند و با کسی که دارای این خصوصیت نیست، جز در موارد اضطرار و ناچاری، بیعت نمی‌کنند
بر اثر شرایط زمان و انگیزه‌ها و موجباتی که این شرایط را می‌سازند، چنین پیش آمد که مردم از میان خلفای واقعی رسول اکرم که نصوص پیغمبر بر آنان تطبیق می‌کرد، فقط با دو نفرشان بیعت کنند و آن دو نفر پس از امام حسن، دوره‌ی خلافت‌های .- امیرالمؤمنین علی و فرزندش حسن مجتبی بودند- سلام الله علیهما اسمی آغاز شد. با این خصوصیت و خصلت ویژه که برای گسترش نفوذ از زور سرنیزه استفاده و برای بیعت گرفتن از مردم، خریداری وجدان‌ها با مال، یگانه راه محسوب می‌شد.

." به قول غزالی «خلافت به مردمی رسید که به هیچ رو، شایسته‌ی آن نبودند.» " ۲

---

۱- *مثلا در صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۱۹ در باب: «مردمان پیرو قریش‌اند» از جابر بن سمرهٔ روایت کرده که گفت: «از رسول خدا شنیدم فرمود: دین تا روز قیامت بر پا خواهد بود و بر مردمان دوازده خلیفه که همه از قریش‌اند حکومت می‌کنند.»شبیه آن را بخاری، ج ۴، ص ۱۶۴ و ابوداود و ترمذی در الجامع و حمیدی در الجمع بین الصحیحین و دیگران روایت کرده‌اند. این حدیث با منحصر کردن عدد در ۱۲ و با اضافه‌ای که در روایت مسلم ذکر شده- یعنی این که این عدد خلفای پیغمبر تا روز قیامت است- به طور آشکار مدعای شیعه‌ی امامیه و عقیده‌ی آنان را درباره‌ی امامانشان تأیید می‌کند و با واقعیت تاریخی که گروه زیادی از تیره‌های مختلف به نام خلیفه حکومت کرده‌اند، سازگار نیست.*

۲- *رجوع کنید به: دائرة المعارف، فرید وجدی، ماده‌ی «حسن»، ج ۳، ص ۲۳۱.*

مسلمانان به ویژه مورخان اسلامی، باید دوره‌ی خلافت اسلامی را با تمام شدن دوران حکومت حسن بن علی علیه‌السلام پایان یافته می‌دانستند و از آن پس را دوره‌ی سلطنت با همه‌ی نشانه‌های سیاسی و اجتماعی‌اش می‌شمردند. اگر چنین می‌کردند، سیمای حقیقی و ایده‌آل اسلام را که از سیره‌ی نبوی و روش خلفای شایسته‌ی آن حضرت به روشنی نمودار بود، همچنان حفظ کرده بودند و این آئین را از برچسب‌هایی که این پادشاهان خلیفه نام با رفتار خود به آن زده‌اند، رها می‌کردند. در آن صورت، دیگر تاریخ، این ستمگران خودکامه را خلیفه (یعنی جانشین پیغمبر) نمی‌نامید و ندانسته چنین ستمی بر این آئین روا نمی‌داشت.

راستی آیا صحیح است که خلیفه- یعنی آن کسی که باید از جهت تقوا و دانش و پای‌بندی به اصول اسلام از همه نماز جمعه را روز چهارشنبه بخواند؛ یا آن را پیش از ظهر به جا آورد؛ یا - کس به صاحب رسالت، شبیه‌تر باشد مجدانه در طلب محرمی باشد؛ یا طلا را به طلای ناهم وزن خود بفروشد؛ یا زنا را به نسب ملحق سازد؛ یا مؤمنی را به زندان افکنده و سپس به قتل رساند؛ یا به کافری کمک مالی داده و او را بر ضد مسلمانان تجهیز کند و یا کارهایی از این قبیل و زشت‌تر از آن که همه از لوازم سلطنت است و نسبت دادن آن به دین جایز نیست انجام دهد؟! چرا ما چنین کسی را به جای این که خلیفه و پیشوای دینی بخوانیم، پادشاه و رئیس دنیوی ندانیم؟ جانشینان معاویه و میوه‌های آن درختی که قرآن آن چنان که شایسته بوده از آن نام برده، برای اثبات این گفته دلیلی بسنده‌اند. یزید پسر معاویه چه کرد و عبدالملک و ولید و دیگران و دیگران از شاخه‌های این شجره‌ی ملعونه چه کردند؟ این واقعیت‌ها همه، باید مسلمانان را وادار می‌کرد که با اسلام رفتار منصفانه‌تری داشته باشند، یعنی به برترین منصب تشکیلات این آئین، کسی جز شایستگان و تربیت یافتگانی را که از همه به رسول اکرم شبیه‌ترند، نسبت ندهند و هر ناکسی را خلیفه‌ی پیغمبر نخوانند.

از آن چه بازگفتیم معلوم شد که حسن بن علی علیهماالسلام شبیه‌ترین و همانندترین مردم به رسول خدا (ص) بود در چهره و اندام و اخلاق و بزرگواری. [1]

سرور جوانان بهشت بود و بدیهی است که سرور آن جهان، در این جهان نیز بی‌گفت و گو سرور و آقاست. لقب «سید» (یعنی آقا و سرور) را جدش رسول اکرم روی او نهاد و این نام، لقب شخصی او شد.

---

1- *ارشاد، مفید، ص ۱۶۷ و یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۱. و جز آن‌ها.*

و هم معلوم شد که او از حیث نسب از همه‌ی مردمان شریف‌تر و به لحاظ پدر و مادر و عمو و عمه و دائی و خاله و جد و جده از همه برتر و نیکوتر بود، "۱"

در این صورت چرا همان طور که به دلیل تعیین قطعی و صریح، امام و پیشوا است، از طرف تمامی مردم کاندید بیعت عمومی نیز قرار نگیرد؟ و چرا با دارا بودن این مقام و این خصلت‌های برگزیده، بالاترین منصب دینی را احراز نکند؟ اگر پیشوایی امت و لیاقت جانشینی پیغمبر از این نشانه‌ها باز شناخته نشود، چه وسیله‌ی دیگری برای شناخت آن می‌توان یافت؟

به جمع مسلمانان درآمد و بر فراز منبر پدرش ایستاد، بی‌آن که نظر به روشی که مردم با او در پیش خواهند گرفت، داشته باشد و فقط به این منظور که درباره‌ی فاجعه‌ی بزرگ شهادت علی علیه‌السلام، با مردم سخن بگوید. «همانا در این شب آن چنان کسی وفات یافت که گذشتگان بر او سبقت نگرفته‌اند :آن گاه چنین آغاز سخن کرد و آیندگان به او نخواهند رسید. همان کس که در کنار رسول خدا جهاد می‌کرد و جان خود را سپر بلای او می‌ساخت. رسول خدا پرچم بدو می‌سپرد و او را به میدان می‌فرستاد. آن گاه جبرئیل از سوی راست و میکائیل از سوی چپ، او را در میان می‌گرفتند و از میدان باز نمی‌گشت مگر آن گاه که خدا پیروزی نصیب او کرده بود. در شبی وفات یافت که موسی در آن شب جان سپرد و عیسی در آن شب به آسمان‌ها رخت بست و قرآن در آن شب نازل گشت. در دم مرگ از مال دنیا فقط هفتصد درهم داشت از سهمیه‌اش از بیت‌المال که می‌خواست با آن خدمتکاری برای اهل و عیال خود تهیه کند.» " ۲."

---

۱- *روزی معاویه در حضور سران قریش و اشراف قوم گفت:*
*«برترین مردم از جهت پدر و مادر و عمو و عمه و دایی و خاله و جد و جده را به من معرفی کنید.»*
*مالک بن عجلان به پا خاست و به حسن اشاره کرد و گفت:*
*«این است آن که می‌گویی: پدرش علی بن ابی‌طالب است و مادرش فاطمه دختر رسول خدا (ص) و عمویش «جعفر طیار» و عمه‌اش «امهانی» دختر ابی‌طالب و دایی‌اش «قاسم» پسر رسول خدا و خاله‌اش «زینب» دختر آن حضرت و جدش پیامبر خدا و جده‌اش «خدیجه» دختر «خویلد».»*
*حاضرین همه سکوت کردند و حسین علیه‌السلام برخاست.*
*عمرو بن العاص روی به مالک کرد و گفت:*
*«دوستی بنی‌هاشم تو را واداشت که به دروغ سخن بگویی؟»*
*مالک پاسخ داد:*
*«من جز به راست، سخن نگفتم و هر آن کس که خشنودی مخلوق را از راه ناخشنودی خالق بجوید، در دنیا به آرزوی خود نمی‌رسد و در آخرت جز بدبختی نصیبی نخواهد داشت. بنی‌هاشم از همه پاک گوهرتر و بخشنده‌ترند. آیا چنین نیست ای معاویه؟»*
*و معاویه پاسخ داد: «چرا! چنین است.»بیهقی، ج ۱، ص ۶*

۲- *یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۰ و ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۱۶ و مقاتل الطالبیین.*

این سخنرانی با روش خطابی‌اش، در نوع خود بی‌نظیر و بی‌سابقه است. در یادبودهای مرگ بزرگان و برگزیدگان علمی و اخلاقی، معمولا از صفات بارز و معروف آنان همچون دانش و گذشت و فصاحت و شجاعت و بزرگواری و نسب و حسب و فضل و نجابت و وفا و مناعت و... سخن می‌رود و از معروف‌ترین فضایل ذاتی آنان یاد می‌شود. اما در این سخنرانی از مزایا و مآثر معروف این در گذشته‌ی عظیم‌الشأن سخن نرفته و حسن بن علی در یادبود پدرش چرا؟ آیا اندوه شدیدی که .از روش معمول تخلف ورزیده و به گونه‌ای دیگر و با زبانی دیگر، پدر را یاد کرده است از این مصیبت بزرگ، بر حسن بن علی وارد شده، او را که خطیبی چیره‌دست و فرزند بزرگ‌ترین سخنران عرب است، از سخن گفتن بازداشته و راه گفتاری چنین متعارف و معمول را بر او بسته است؟ یا آن که وی خود از روی عمد این طرز سخن را انتخاب کرده و با انتخاب این روش مخصوص، تقدم و برتری و مهارت خود را در فن خطابه و بلاغت و مراعات تناسب و گزیده و سنجیده‌گویی، ثابت و مسلم کرده است؟

بله، او در این یادبود آن چنان درباره‌ی علی سخن گفت که در تاریخ، هیچ کس را یارای آن نیست که درباره‌ی دیگر کس بدان گونه سخن بگوید، و اگر به نوعی دیگر حرف می‌زد، مجال آن بود که در یادبود دیگر بزرگان نیز به روش و طرز او سخن گفته شود. خصالی که او در این گفتار کوتاه برای علی ذکر کرد، خصالی بود که در تاریخ، کس دیگری جز علی دارای آن نبوده و هیچ یک از بزرگان و مقدسان جهان، با او در آن‌ها انباز و همدوش .نبوده‌اند

او از زاویه‌ی ربانی به علی می‌نگرد؛ از زاویه‌ی دید یک امام به امامی دیگر. با این دید، علی آن «در گذشته»ای است که هیچ کس از درگذشتگان و زندگان به او شبیه و مانند نیستند و هیچ ولی یا حاکم یا پیشوایی در هر یک مردی... اما برتر از پیشینیان و آیندگان انسانی.... اما میان جبرئیل و .از مراحل با او همدوش و همسفر نمی‌باشد میکائیل، یعنی انسانی با خوی فرشتگان؛ در شبی که عیسی به آسمان‌ها رخت کشیده، روح پاکش پرواز می‌کند و در آن شب که قرآن به زمین فرود آمده، به قبر سرازیر می‌شود! همه .همانند زمانی که موسی وفات یافته، می‌میرد .جا با فرشته‌ای مقرب یا بسان پیغمبری مرسل یا همچون کتابی منزل و یا همراه رسول خاتم و سپر بلای او
اکنون، آیا مزایا و فضایل دنیوی را در جنب این مکارم، آن ارج و مقدار هست که از آن یاد شود؟
اینک شاید تو نیز با من در این عقیده شریکی که این اسلوب جالب و دلکش و بی‌نظیر که حسن بن علی در یادبود .پدرش انتخاب کرد، در موقعیت و وضعیت خاص خود، بلیغ‌ترین و شایسته‌ترین اسلوبی بود که به کار گرفته شد
این، یکی از مواردی بود که حسن بن علی در خطابه‌ی خود با قدرت خداداد، خویشاوندی نزدیک خود را با جدش پیغمبر و پدرش علی- آن خداوندان سخن- ثابت کرد و از آن روز به بعد طبعا نظایر این خطابه از حسن بن علی با عنوان خلیفه‌ی مسلمین، به موجب قبول بیعت عمومی و به حکم پیشامدها و حوادثی که مستلزم سخن گفتن و .ایراد خطابه بود، طبعا فراوان دیده می‌شد

پسر عمویش- عبیدالله بن عباس- در مسجد جامع که از انبوه جمعیت مالامال بود، در برابر منبر ایستاد. نخست لحظه‌ای انتظار کشید تا طوفان گریه‌ای که به دنبال این خطابه، سرتاسر مسجد را فراگرفته بود، فرونشست. آن گاه هان ای گروه مردمان! این پسر :با صدای طنین‌دار و رسای موروثی خود همچون سروش آسمانی، فریاد برآورد پیغمبر و جانشین پیشوا و امام شماست. با او بیعت کنید که خدا به وسیله‌ی او دنباله‌روان رضای خود را به راه‌های

«.سلامت رهبری می‌کند و به اذن خود آن‌ها را از تیرگی‌ها به نور می‌کشاند و به راه راست هدایت می‌کند
در آن هنگام هنوز در میان مردم، بسیار بودند کسانی که گفتار صریح پیغمبر را درباره‌ی امامت او بعد از پدرش،
«وه که او چه محبوب است و چه حق‌دار بر ما و شایسته‌ی :شنیده بودند. لذا پس از گفتار کوتاه ابن‌عباس گفتند
.» و با شوق و رغبت به بیعت او شتافتند!خلافت

." و این، در روز بیست و یکم ماه رمضان سال چهلم از هجرت، یعنی روز وفات پدرش امیرالمؤمنین بود. " ۱
به این ترتیب، کوفه موفق شد اطمینان اسلامی را در همان حدی که خدا و عدالت اجتماعی حکم می‌کرد، به کار
برد. بصره و مدائن و سرتاسر عراق نیز با کوفه در بیعت حسن بن علی هماهنگ شدند. حجاز و یمن نیز به دست
فرمانده‌ی بزرگ جاریهٔ بن قدامه بیعت کردند. فارس نیز به وسیله‌ی استاندارش، زیاد بن عبید بیعت کرد.
علاوه بر این‌ها، هر کس از زبدگان و برگزیدگان مهاجرین و انصار که در این آفاق می‌زیست، بیعت او را پذیرفت.
هیچ حاضری در بیعت با او تأمل و تردید و هیچ غائبی بیعت او را رد نکرد و تا آن جا که ما اطلاع داریم، جز
فقط معاویه بود که مردم خود را از راهی غیر راه مؤمنان سوق داد .معاویه و اتباعش کسی از بیعت با او سرباز نزد
و با حسن نیز رفتاری چون پدرش، در پیش گرفت. افراد معدود دیگری نیز از اطاعت و بیعت حسن بن علی تخلف
خلافت شرعی به صورت پدیده‌ای عمومی و اجتماعی، از .ورزیدند که از آن پس به قعاد (نشستگان) معروف شدند
راه بیعت اختیاری تحقق یافت و برای دومین بار در تاریخ آل محمد، مردم از روی رضا و اختیار با خلیفه‌ای بیعت
کردند و از همان دریچه‌ای که خورشید نبوت، نیم قرن قبل بر مردم تابیده بود، فروغ امامت پرتوافکن شد.
در حقیقت، این خلافت به لحاظ پیوند و اتصالی که با رسول خدا داشت، امتداد شعاع همان آفتاب نبوت بود که از
این مشعل پرفیض، بر مردم نورافشانی می‌کرد و خلیفه‌ی جدید، تمام عناصر مادی و معنوی موروثی را که در
شکل‌بندی جسمی و روحی او می‌توانست مؤثر باشد، در وجود خود داشت. و مصداق شایسته‌ی این شعر به شمار
.می‌رفت
به خلافت نایل آمد، چون متناسب و شایسته‌ی او بود همچنان که موسی، به شایستگی و تناسب، به پیشگاه خدا
پس از پایان بیعت، امام حسن علیه‌السلام دوران حکومت خود را با این خطابه‌ی تاریخی و بلیغ که در آن .بار یافت
از مزایای اهل بیت و حق مسلم آنان در مورد خلافت، سخن رفته و به مردم در مورد حوادث خطرناکی که فضای
.تیره و ابرآلوده اجتماع، آبستن آن بود، هشدار داده شده است، آغاز کرد

---

*۱- در این باره رجوع کنید به: شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۱. در برخی مدارک دیگر به جای عبیدالله برادرش عبدالله را نام برده‌اند ولی ما در فصل ۶ (فرماندهی و بسیج) خواهیم گفت که عبد الله در روزهای بیعت امام حسن در کوفه نبوده است.*

. «ما حزب پیروزمند خدا و خویشاوندان نزدیک پیامبر و خاندان پاک اوییم :در قسمتی از این خطابه چنین گفت یکی از دو بازمانده‌ی گران وزن رسول خدا در میان امت و ثانی قرآن در آن تفصیل هر چیز هست و از هیچ سو باطل را بدان راه نیست، ماییم. پس در تفسیر قرآن از ما باید یاری جست که برای تأویل آن، به گمان روی نمی‌کنیم بلکه به حقایق آن با یقین راه می‌بریم. از ما فرمان برداری کنید که اطاعت ما واجب و با اطاعت خدا و رسولش مقرون است. خدای- عزوجل- فرموده است: ای کسانی که ایمان آوردید! خدا و رسول و صاحبان امر را اطاعت کنید. پس اگر در چیزی به نزاع و اختلاف برخاستید آن را به خدا و رسول بازگردانید. و فرموده است: و اگر آن را به رسول و صاحبان امر باز می‌گردانیدند، آنان که در پی تشخیص‌اند آن را در می‌یافتند.»

«زنهار به بلندگوهای شیطان گوش فرامدهید که او :سپس خطابه‌ی خود را ادامه داد و در آخر سخن گفت دشمن آشکار شماست وگرنه، همچون دوستان او خواهید بود که بدان‌ها می‌گفت: امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نیست و من پشتیبان شمایم، پس آن گاه که دو گروه یکدیگر را دیدار کردند، پشت به آنان کرد و گفت: من از شماها بیزارم. من چیزی می‌بینم که شما نمی‌بینید. به زودی نیزه‌ها را و شمشیرها را طعمه‌ای و عمودها را و تیرها را هدفی خواهید یافت. دیگر در آن روز ایمان آوردن آنان که پیش از آن ایمان نیاورده یا در ایمان خود سپس از منبر فرود آمد. کارگزاران شهرها را مرتب ساخت. ." خیری کسب نکرده‌اند، سودی نخواهد داشت.» " ۱ بعضی‌ها- گویا به انگیزه‌ی فضل‌فروشی!- به حسن ." احکام امرا را صادر کرد؛ و به رسیدگی کارها پرداخت. " ۲ بن علی اعتراض کرده‌اند که قبول خلافت در میان شرایط و اوضاعی همچون شرایط و اوضاع روزهای بیعت که از .وقوع حوادث زیان‌بار و دردناکی خبر می‌داد، نوعی شتابزدگی بود

:و ما برای این که میزان صحت این رأی آشکار شود، می‌گوییم

۱. همان طور که تسلیم و سر نهادن به بیعت امام منصوب و تعیین شده، بر مردم واجب و لازم است، برای امام نیز در صورت وجود داشتن یاور و کمک‌کار و تمام شدن حجت الهی، قبول این بیعت وظیفه‌ای شرعی و غیر قابل تخلف است .در مورد امام حسن، هجوم مردم از روی شوق و رغبت به بیعت در همه‌ی شهرهای اسلامی، به موجب ظواهر امر، دلیل بر وجود داشتن یاور و کمک‌کار بود و با فراهم بودن این شرط، مجال سرپیچی از وظیفه‌ی شرعی وجود نداشت .

۲. آن چه موجب چنین دریافتی از ماجرای امام حسن می‌شود، نگریستن به این ماجرا فقط از زاویه‌ی دنیوی آن است. حال آنکه مناسب‌تر آن است که ماجرای یک امام بیشتر از جنبه‌ی دینی مورد بررسی قرار گیرد و از نظر امام، تفاوت میان دین و دنیا بسی زیاد است. با این نظر و این دید، ماجرای امام حسن سرتاسر سود است و کوچک‌ترین زیانی در آن وجود ندارد- همان طور که در جای مناسب بیان خواهیم کرد- این ماجرا هر چند دردناک بود ولی این درد، در راه اسلام تحمل می‌شد و چه کسی به اسلام نزدیک‌تر و تحمل آلام آن سزاوارتر از حسن بن علی که خانه‌زاد و دست‌پرورده‌ی اسلام بود؟

---

۱- *این خطبه را هشام بن حسان روایت کرده و گفته است: این، بخشی از خطبه‌ی او پس از بیعت است. بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۹۹ و مسعودی.*

۲- *این متن را بیشتر مورخان ذکر کرده‌اند.*

۳. علاوه بر این‌ها، حسن بن علی با برتری مسلمی که از همه‌ی رهبران مسلمان داشت و با آن نسب ممتاز و آن دانش برتر، اگر هم می‌خواست، نمی‌توانست از این منصب شانه خالی کند. اگر او مردم را رها می‌کرد، مردم از او جدا نمی‌شدند. تحرک‌ها و انقلاب‌های جامعه‌ی اسلامی، به طور قهری و اجتناب ناپذیری او را به خود دعوت می‌کرد و از او همکاری و رهبری می‌طلبید تا آن که حقی به پا داشته و باطلی سرکوب گردد، همان‌طور که برای برادرش امام حسن در دوره‌ی خودش پیش آمد .و نیز به فرض که او مردم را وا می‌گذاشت و از قبول بیعت آنان سرباز می‌زد و به فرض که مردم نیز او را از خلافت معاف می‌داشتند، بی‌شک قدرتمندان و کسانی که بر مردم تسلط یافته و زمام کار را به دست گرفته بودند، او را راحت نمی‌گذاشتند و همواره به او به دیده‌ی شبحی مخوف می‌نگریستند، زیرا طبعا در محیط او آن چه همیشه وجود داشت یا دعوت به اصلاح بود و یا فریاد خشم گروه‌های مختلف مردم و انعکاس نارضایی ایشان از دستگاه حکومت که اگر به انگیزه‌ی حق‌طلبی و به خاطر وظیفه‌ی دینی بود یا از روی رقابت‌های سیاسی و غرض‌های خاص، به هر صورت برای مخالفان و شورشیان، هیچ پناه و ملجأیی بهتر از فرزند رسول خدا و پیشوای محبوب مسلمانان وجود نداشت .مگر پیشنهاد گروه‌های مختلف (در دوران حکومت معاویه) که امکانات خود را در اختیار آن حضرت قرار داده و آمادگی خود را برای مبارزه با حکومت اموی و پیکار مجدد برای بازگردانیدن خلافت غصب شده " ۱ " اظهار می‌داشتند، چیزی جز جلوه‌ی خشم و کینه‌ی عمومی بود که آن روز جامعه‌ی اسلامی را فرا گرفته بود؟ و مگر با بودن چنین مرکز و پایگاهی که مردم به آن تمایل و علاقه‌ی فراوان دارند، امکان آن بود که قدرت و حکومت بر فاتحان خلافت قرار گیرد؟ فراموش نکنیم که او را مسموم کردند. اگر وجود او قدرت ایشان را تهدید نمی‌کرد و مانع نفوذ حریفان در دل مردم نمی‌بود، چه دلیل داشت او را که با آنان صلح کرده و همه‌ی دنیا را برای آنان گذاشته بود، مسموم کنند؟ آیا این خود، دلیل آن نیست که مردم از لحاظ فکری و عقیدتی، مطیع و منقاد او بودند و به دشمنانش توجهی نداشتند؟ و تازه این توجه و گرایش مردم به او، پس از وقوع صلح بود که گروه‌هایی از شیعه و غیرشیعه را به ایراد و اعتراض به او واداشته بود .

اکنون اگر در آغاز کار، خلافت را نمی‌پذیرفت و اشتیاق مردم به بیعت وی، به همان حدت و شدت نخستین باقی می‌ماند، آیا وجهه و نفوذ معنوی او شدیدتر نمی‌شد؟ و در آن صورت می‌توان گمان داشت کسی که تا این اندازه، محور امید و آرزوی مردم و پناهگاه دشمنان و مخالفان دستگاه حاکم است، دور از چشم هراسان و کنجکاو دنیاطلبان بتواند زندگی کند و هر چه زودتر زندگی پاکیزه و طاهرش با حمله‌ای ناجوانمردانه خاتمه نیابد؟ همان .طور که در نخستین سال پس از وفات پدرش- به گمان قوی- مورد چنین سوءنیتی قرار گرفت

آیا باز هم منطقی است که گفته شود قبول خلافت و بیعت، شتابزدگی بوده است؟

مگر نه این که خلافت در اصل و به تعبیر امام علی بن موسی، منصب پدر و میراث او و برادرش بود؟

---

۱. *الامامة و السیاسة*، ص۱۵۷.

و اما حوادث ناگواری که در این انتقاد به آن‌ها اشاره شده، چیزی جز نتیجه‌ی طبیعی دسیسه‌چینی مخالفان امام حسن در کوفه نبوده و با شور و فعالیتی که مردم داشتند- اگر تا آخر باقی می‌ماند- به حال او نمی‌توانست زیان‌بخش باشد. کدام خلیفه یا رهبری است که از این گونه دشمن‌ها و دشمنی‌ها برکنار مانده باشند؟
در این صورت، قبول بیعت به هر تقدیر، کاری راجح بلکه با توجه به ضرورت زمان و مصلحت عمومی و احقاق حق، کاری واجب بوده است.

## کوفه در روزهای بیعت

صعصعهٔ بن صوحان عبدی " ۱ " کوفه را چنین توصیف می‌کند: مرکز و پایگاه اسلام است و فرازگاه سخن و جایگاه پرچمداران و رهبران. مگر که در آن جمعی مردم درشت‌خوی و خشک زیست می‌کنند که از اطاعت صاحبان امر، سر باز می‌زنند و به وحدت، شکست می‌آورند. و این خلق و خوی از آن مردمی آراسته صورت و اهل قناعت است. "۲"

در ابتدا ساختمان آن از نی بود؛ حریقی بدان آسیب رسانید و پس از آن با خشت بنا شد. خیابان‌های عمومی آن به و کوچه‌های فرعی آن هفت ذراع بود. در فاصله‌ی میان خیابان‌ها، جایگاه برای - پهنای بیست ذراع- به ذراع دست ساختمان به وسعت ۴۰ ذراع و زمین‌های خاص سران و بزرگان " ۳ " به وسعت ۶۰ ذراع قرار داشت.
نخستین جایی که در آن، مرزبندی در نظر گرفته شد، مسجد بود. مردی سخت کمان در وسط منطقه‌ای که برای شهرسازی در نظر بود، ایستاد و از هر سو تیری پرتاب کرد؛ دیوارها و پایه‌ها را در پشت فرودگاه تیرها به پا داشتند و آن میان را برای مسجد گذاشتند. در پیشخان مسجد، شبستانی بر پایه‌هایی از سنگ رخام که پادشاهان ایران از ویرانه‌های حیره آورده بودند بنا کردند. در اطراف مسجد خندقی حفر کردند تا کسی در ساحت مسجد برای خود خانه نسازد.

---

۱- *شرح حال او را در فصل رهبران برگزیده‌ی شیعه در همین کتاب خواهید خواند. جمله‌ی بالا را مسعودی از وی نقل کرده است. حاشیه‌ی تاریخ، ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۱۸.*

۲- *بلاذری در فتوح البلدان و براقی در تاریخ الکوفه. حموی نیز در المعجم همین را گفته است، ولی در ماده‌ی بصره به خلاف آن رأی داده و گفته:«شهرسازی بصره در سال ۱۴ هجری ۶ ماه پیش از بنای کوفه بود.*

۳- *کلمه‌ی قطایع را پس از مراجعه به لغت و هم به خبرگان زبان عرب، با تأمل و تردید فراوان به این صورت ترجمه کردم. باید یادآور شوم که این معنی علاوه بر آن که به معنای مصطلح لغت‌های اقطاع و قطیع و قطیعه متناسب است، با عبارت زیر که در اقرب الموارد پس از ذکر چند معنی برای کلمه‌ی قطیعه آمده، کاملا تأیید می‌شود: «و. مواضع فی بغداد اقطعها الملک المنصور اناسا من اعیان دولته لیعمروها و یسکنوها و هی قطیعة فلان و فلان...» به هر صورت از فضلایی که با مراجعه به متون تاریخ به معنای قطعی‌تری رسیده باشند، امید راهنمایی دارم. «مترجم»*

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از جنگ جمل در سال ۳۶ هجری به کوفه هجرت کرد و آن جا را مقر حکومت خود قرار داد، کوفه با سرعت بی‌سابقه‌ای رو به آبادی رفت. و ورود علی علیه‌السلام به این شهر در ۱۲ ماه یکی از موجبات این هجرت، کمی محصول حجاز و احتیاج آن به دیگر مناطق بود و برای یک دولت .رجب بود هیچ چیز زیان بخش‌تر از این نیست که در محصول و ارزاق محتاج و متکی باشد. اما کوفه و شهرهای سواد (عراق) به اندازه‌ی خود و زیادتر داشت. به علاوه آن که عراق در آن اوقات مرکز امنی برای شورش‌های مسلحانه‌ای شده بود که سرزمین دجله و فرات را میدان عملیات عدوانی خود قرار داده بودند و این وضع، پیش گرفتن سیاست .نظامی خاصی را ایجاب می‌کرد

هنگامی که کوفه مرکز خلافت شد، بزرگان مسلمان از تمامی آفاق اسلامی به آن روی آوردند و قبائل عربی از یمن و حجاز و مهاجران پارسی از مدائن و ایران در آن سکنی گزیدند. بازارهای تجارتی آن، آباد شد و تحصیل علم در آن، رونق یافت. در اطراف آن، باغ‌ها و بوستان‌ها و چراگاه‌ها و روستاها احداث شد و تا روزگاری دراز مدت، بزرگان .تاریخ و ادب و علوم را در دامان خود پروراند

در سایه‌ی حکومت هاشمی، مذهب و مسلک تشیع و پیروی آل محمد در این شهر رواج یافت و همیشه، همچون نشانه‌ای ثابت برای آن باقی ماند. با این حال، به حکم آن که ساکنین شهر جدید بر اثر اختلاف عنصری، آن جا را میدان تمایلات و خواسته‌های مختلف قرار داده بودند، پس از دورانی کوتاه این ناهماهنگی، وسیله‌ی برافروختن آتش فتنه و آشوب شد و بیشتر حوادث تلخ تاریخی و هرج و مرج‌هایی را که گاه به سود و گاه به زیان این شهر .بود، پدید آورد

آن روزی که کوفه با امام حسن بیعت کرد، تمامی عناصر موجود در آن که در کمتر موضوعی وحدت نظر .می‌یافتند، در موضوع بیعت با آن حضرت متفق و هماهنگ شدند

روش زندگی حسن بن علی در دوران اقامتش در این شهر چنان بود که او را قبله‌ی نظر و محبوب دل و مایه‌ی امید کسان ساخته و فضای شهر جدید و مقر حکومت پدرش را با برجسته‌ترین خصال پسندیده‌ی موروثی آل محمد، یعنی بخشنده دستی، نیکخویی، بلندرأیی، خوش‌رویی، گذشت و بردباری، دانشوری و برتراندیشی، زهد و منبر خلافت در بحران غمی که بر امام درگذشته داشت، به شادی تبسم کرد، .پارسایی... آراسته و پر کرده بود .زیرا در آغوش خود مظهری از صفات موروث انبیا را می‌دید

در آن روز پرهیزگارتر و پارساتر و همه‌ی خصال نیک را دارنده‌تر از حسن بن علی کسی یافت نمی‌شد. از این رو وی تنها شخصیتی بود که همه‌ی آرای مختلف از روی رضا و رغبت بر او قرار می‌گرفت و تمامی عناصر رهبری، .همان طور که برای رهبر ملت و پیشوای قومی لازم است، در او جمع بود

اگر حوادث غیر قابل پیش‌بینی و نامطلوب نمی‌بود، جشن‌های بیعت در کوفه با همان قدرت و هیجان و آمادگی که انتظار می‌رفت، پایان می‌یافت، ولی فضای سیاسی این شهر بزرگ که در تاریخ خود برای اولین بار، جشن نصب خلیفه‌ای را می‌گرفت، به دنبال جنگ‌های کوبنده‌ی جمل و صفین و نهروان که هر سه در نزدیکی آن به وقوع

پیوسته بود، همچنان گرفته و ابرآلود و آغشته به وسوسه‌ها و دلواپسی‌ها تردیدانگیز بود. در آن روز عده‌ی زیادی از کسان و یاران مقتولین این جنگ از دو طرف، در کوفه می‌زیستند که با کشتگان خود هم رأی و هم عقیده بودند و آرزو می‌کردند که روزی بتوانند انتقام آنان را بگیرند و برای رسیدن به این هدف تا آن جا که می‌توانستند، فعالیت می‌کردند. در این میان، هم غرض‌های شایسته و موفق وجود داشت و هم غرض‌های فاسد با هدف‌های پنهان که حسن بن علی که در طلیعه‌ی خلافت به سر می‌برد، همه‌ی پیوسته موجبات اختلاف و نفاق را ایجاد می‌کرد. دل‌ها را با خود همراه داشت، زیرا اولا فرزند رسول خدا (ص) بود و دوستی او یکی از شرایط ایمان دیگر آن که لازمه‌ی بیعت این بود که از او فرمان برداری کنند.

ابن‌کثیر می‌نویسد: «مردم به او بیش از پدرش محبت می‌ورزیدند.» [1] و یقینا تا وقتی حسن بن علی به کار مثبتی که با اغراض و منابع گروهی و با رگ حساس تعصب‌های گروهی دیگر اصطکاک داشته باشد، دست نمی‌زد همچنان محبوب و از آسیب این و آن درامان می‌ماند. چه این که وسایلی که اسلام در آن روز با آن‌ها زندگی می‌کرد، در میان آن چنان مسلمانانی، یا در اختیار هدف‌های شخصی بود و یا پیرو عصبیت‌ها.
بسیاری از آن مردم که خودپرستی و سودجویی حتی به مرز عقیده‌ی آنان نیز تجاوز کرده بود، می‌پنداشتند با بیعت کردن با حسن بن علی که دارای خلق و خویی به نهایت خوش و یادآور خلق و خوی پیغمبر بود، راهی به اشباع خواسته‌ها و ارضای هوس‌ها و طمع‌های خود خواهند یافت. ولی واقع این است که آن‌ها این خلق و خوی بسیاری از کسانی که در هیچ رأی و فکری با امام حسن هم عقیده عظیم را، آن چنان که بود نفهمیده بودند. نبودند نیز همین اشتباه را داشتند و لذا مانند مؤمنان مخلص، از روی میل و رغبت با او بیعت کردند. سپس همین‌ها بعد از زمانی کوتاه، اولین کسانی بودند که از میدان گریختند بی‌آن که حتی به پشت سر خود بنگرند. این‌ها هنگامی که آن نرم‌خویی را در مقابله با مطامع خود به معرض آزمایش درآوردند، او را پس از قبول حکومت و مسئولیت، از پولاد محکم‌تر و غیر قابل نفوذتر یافتند، به طوری که حتی برادر و پسر عمویش که هر دو به او نزدیک‌ترین و در دیده‌ی او با منزلت‌ترین افراد بودند نیز نمی‌توانستند او را از رأی و نظر خود عدول دهند و او با اتکای به رأی و تصمیم قاطع خود، بی‌هیچ تکلف و دغدغه قدم بر می‌داشت و عمل می‌کرد.

بنابراین جای شگفتی نیست اگر روح دشمنی و معارضه در میان سران و ریاست‌طلبان ماجراجوی کوفه به طور نامرئی رشد کند و کوفیان تدریجا رفتاری را که با امام پیشین خود داشتند- همان رفتاری که «دل او را از خشم آکنده و جام اندوه در کام او فرو ریخته بود»- مجددا در پیش گیرند و به این ترتیب در محیط وبازده‌ی آن اجتماع، جبهه‌بندی‌ها و باندبازی‌هایی که چندان بی‌اتکاء به قدرت خارجی هم نبود، سر گرفت و بر اثر آن مشکلات از روزی که خلافت اسلامی به مرکز جدید خود در عراق انتقال یافت، بر داخلی به رنگ‌های گوناگون پدید آمد. اثر صراحتی که در حکم و قاطعیتی که در اجرای عدالت ابراز می‌داشت، این قبیل مردنماها روش ناپسند فتنه‌انگیزی و اخلال‌گری و تفرقه افکنی را در پیش گرفته و در این کارها آزموده شده بودند. علت اصلی اخلال و کارشکنی این عده، فقط این بود که از سود مادی این رژیم مأیوس شده و به آن امیدی نداشتند.

---

1- *البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۴۱.*

چه این که خلافت هاشمی، حکومت دینی بود نه ریاست دنیوی و مادی. این‌ها دانسته بودند که این رژیم به آنان اجازه نخواهد داد که وضع پیشین خود و اختیارات وسیعی را که در مورد دخالت در کارهای عمومی و بهره‌برداری‌های نامشروع داشتند، ادامه دهند و راه رسیدن به امیدهای خام و کارهای غیرقانونی را بر آنان خواهد بست. پیدایش و رشد خلافت جدید در کوفه و ادامه‌ی عصیان معاویه در شام، برای این عده موقعیت مناسبی گرفت. پیش آورد که نیروی خود را به کار گرفته و اخلال‌گری‌های خود را آغاز کنند و هر اندازه که ممکن است- ولو از راه به بازی گرفتن هر دو جبهه- خود را به منافع آنی و نزدیک برسانند. برای آنان دو راه بیشتر وجود نداشت: در صورت امکان، به دست آوردن پست‌ها و شغل‌هایی در حکومت جدید که بتواند حرص و آز آنان را اشباع کند، در غیر این صورت، کارشکنی و خرابکاری و توطئه بر ضد این حکومت. خزائن شام پیوسته جلوه‌ی دلپذیر پول و وعده را در برابر چشمشان قرار می‌داد و دل از کفشان می‌ربود و اساسا همیشه براترین سلاح حکومت شام در همه‌ی به این ترتیب و به این دلیل بود که کوفه‌ی حسن بن علی، دستخوش برخوردهایش با کوفه، پول و وعده بود. دگرگونی تمایلات و تشتت آراء و اختلاف و دودستگی و برملا شدن کینه و دشمنی میان بخش بزرگی از مردم مردمی که در روزهای بیعت حسن علیه‌السلام که سلسله جنبان و بانی این فسادها بودند، به چند دسته شده بود. تقسیم می‌شدند:

## باند اموی

بزرگ‌ترین وابستگان این باند عبارت بودند از: عمرو بن حریث، عمارة بن الولید، حجر بن عمرو، عمر بن سعد، ابوبردة پسر ابوموسی اشعری، اسمعیل و اسحق دو پسر طلحة بن عبیدالله و کسان دیگری از این ردیف. در این باند، عناصر نیرومند و بانفوذ و دارای اتباع نیز وجود داشتند که در به وجود آوردن موجبات شکست امام حسن با شایعه افکنی‌ها و توطئه‌ها و ایجاد نفاق و دوئیت، تأثیر به سزایی داشتند.
این‌ها در خفا، مراتب فرمانبری و همراهی خود را به معاویه نوشتند و او را به حرکت به سوی کوفه تحریک و تشویق نمودند و ضمانت کردند که هرگاه سپاه او به اردوگاه حسن بن علی نزدیک شود، حسن را دست بسته تسلیم او کنند یا ناگهان او را بکشند.» [1] . [2]

---

1- *مفید در کتاب ارشاد، ص ۱۷۰ و طبرسی در کتاب اعلام الوری.*

2- *حاشیه‌ی تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۴۲.مؤلف: چه می‌دانیم! شاید بسیاری از مردان شام نیز نامه‌هایی همانند نامه‌های کوفیان به معاویه، برای حسن بن علی نوشته باشند. چه این که دانستیم که هر دو گروه- هم کوفیان و هم شامیان- در فقر اخلاقی که موجب فریفتگی به جلوه‌های مادی و خیانت است، شریک بودند. رجوع کنید به کتاب المحاسن و المساوی، تألیف بیهقی، ج ۲، ص ۲۰۰، برای اطلاع از نامه‌ی یاران معاویه به علی علیه‌السلام. و به تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۲ برای مطالعه‌ی نامه‌ی همه‌ی یاران عبدالملک بن مروان به مصعب بن زبیر که از وی امان طلبیده و جایزه خواسته‌اند. ای بسا که نامه‌های نزدیکان معاویه به حسن بن علی از این جهت بر ما پوشیده مانده که آن حضرت مراعات امانت را کرده و راز نامه‌نگاران را افشاء نساخته است، با این که مورخان خواسته‌اند این موضوع را هم مانند بسی موضوعات دیگر، نادیده بگیرند.*

«.اکثر آنان نهانی با معاویه مکاتبه کردند، به او وعده‌ها دادند و بدین وسیله خود را به او مقرب ساختند
«معاویه با عمرو بن حریث و اشعث بن قیس و حجار بن ابجر و شبث بن ربعی در خفا قرارداد بست و به وسیله‌ی جاسوسانش برای هر یک از ایشان چنین پیغامی فرستاد: اگر حسن را بکشی پاداش تو صد هزار درهم است با فرماندهی یکی از لشکرهای شام و زناشویی با یکی از دخترانم. و حسن علیه‌السلام پس از آن که از این قرار نهانی خبر یافت همیشه در زیر لباسش زره بر تن می‌کرد و با پرهیز و احتیاط رفتار می‌نمود و حتی به نماز نیز با این نوبتی یک نفر از دشمنان در نماز تیری به سوی او افکند، ولی چون زره داشت بدو آسیب .حال حاضر می‌گشت .و یک نمونه از این متون تاریخی برای نشان دادن وضعیت، کافی است ." نرسانید.» " ۱

بدین قرار از این دسته، زشت‌ترین جنایتی را که یک خائن فرصت‌طلب انجام می‌دهد، مرتکب می‌شدند. فعالیتهای پلید آنان دیری در زیر پوششی از دروغ و نفاق باقی نمی‌ماند و درست به هنگام ادای وظیفه، خباثت آنان آشکار .می‌شد در تمام این مدت، گروه مزبور پیشروان هر ناخشنودی و کمک‌کاران هر بلوا و آشوب و انگشتان خیانت‌کار .دشمن در قلمرو حکومت امام حسن بودند

خوارج نیز به حکم وحدت نظری که با امویان در دشمنی با حکومت هاشمی داشتند، در پی‌ریزی توطئه‌های بزرگ با آنان همکاری می‌کردند و دلیل بارز این ادعا این است که نام دو تن از سران خوارج یعنی اشعث بن قیس و .شبث بن ربعی در یکی از نمونه‌های تاریخی مزبور، برده شده است

## خوارج

هر دو- بسته بودند. رؤسای این - این‌ها کسانی بودند که پس از حادثه‌ی حکمیت کمر به دشمنی علی و معاویه گروه در کوفه عبارت بودند از: عبدالله بن وهب الراسبی، شبث بن ربعی، عبدالله بن الکواء، اشعث بن قیس، شمر بن خوارج از اولین روزهای بیعت، از همه‌ی مردم کوفه نسبت به جنگ با معاویه بیشتر اصرار می‌ورزیدند .ذی‌الجوشن و همین‌ها بودند که هنگام بیعت با حسن بن علی شرط کردند که با متجاوزان و گمراهان یعنی مردم شام بجنگند و آن حضرت دست از بیعت آنان کشید و گفت باید به شرط «اطاعت کامل و پیروی بی‌قید و شرط در جنگ و صلح» بیعت کنند. آن گاه آنان نزد برادرش حسین آمدند و گفتند: دست بگشا تا با تو بیعت کنیم همان طور که با پدرت بیعت کردیم. به این شرط که با متجاوزان و گمراهان شامی جنگ کنی. آن حضرت در پاسخ آنان گفت: «معاذالله که تا حسن زنده است بیعت شما را بپذیرم.» و آن‌ها چون چنین دیدند ناچار نزد حسن آمده و همان ." گونه که او می‌گفت با وی بیعت کردند. " ۲

---

*۱. علل الشرایع، ص ۸۴.*

*۲. رجوع کنید به: الامامة و السیاسة، ص ۱۵۰.*

البته شرطی که این دسته در هنگام بیعت با حسن بن علی می‌کردند و همچنین اصرارشان بر جنگ، به دلیل دشمنی آنان به امام نبود چه، در میان پیروان خاص و شیعیان آن حضرت نیز کسانی بودند که همین اندازه برای شروع جنگ پافشاری می‌کردند، ولی در آینده با مطالعه بخش‌هایی از ماجرای امام حسن روشن خواهد شد که در بحرانی‌ترین و وخیم‌ترین لحظات، همین عده عامل و ابزار بروز حوادث ناگوار محسوب می‌شدند و چنان که اندکی پیش از این گفتیم، دو تن از سران و بزرگان آن‌ها در پلیدترین و زشت‌ترین توطئه‌ی اموی در کوفه، شرکت داشتند. این‌ها برای تشویق مردم به اخلال‌گری و ایجاد فتنه و آشوب، از مؤثرترین و مخوف‌ترین روش‌ها استفاده می‌کردند و به وسایل گوناگون، ایمان بسیاری از مردم را متزلزل می‌کردند. سر اصلی تجدید حیات آنان پس از شکست سخت و کوبنده‌ای که در سواحل نهروان دیدند، همین موضوع بود.

«سخن ایشان در دل، گیرنده‌تر است از آتش در نی» :زیاد بن ابیه تبلیغات خوارج را این گونه توصیف می‌کرد «اگر دو روز در شهری بمانند هر کس را که با آنان معاشرت کند، فاسد می‌سازند.» " [1] ". و مغیرهٔ بن شعبه درباره‌ی آنان می‌گفت است:

خارجی سخن باطل می‌گفت و آن را حق می‌پنداشت؛ کار زشت می‌کرد و آن را خوب می‌دانست و به خدا اتکاء داشت اما هیچ گونه ارتباطی از راه‌های مشروع و دین‌پسند، با خدا نداشت.

و ما به مناسبت دیگری، آن جا که از «عناصر سپاه» سخن بگوییم، از آنان یاد خواهیم کرد.

والسلام

---

[1] *تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۰۹.*

**سایت شناخت رهبری**

**التماس دعا**